

## آرمنویدها در اروپای غربی

نوشته: آرام گوسیان، دکتر تاریخ  
ترجمه: ادبک باغداساریان (ا. گرمانیک)  
منبع: ایران نامه ۳

عقیده بر این است که امروزه اقوام خالص و یکپارچه وجود ندارند. معمولاً، فرآیندهای مهاجرت نقش مهمی در تشکیل جوامع قومی- فرهنگی در مراحل پیشتر تاریخ ایفا نموده اند و به اتحاد اقوام گوناگون منجر گردیده اند. اکنون پژوهشگران در یک ملت خاص با تیپ های مختلف (دو یا چند) انسانشناسی روبرو می شوند. بررسی ما به یکی از این موارد تعلق دارد.

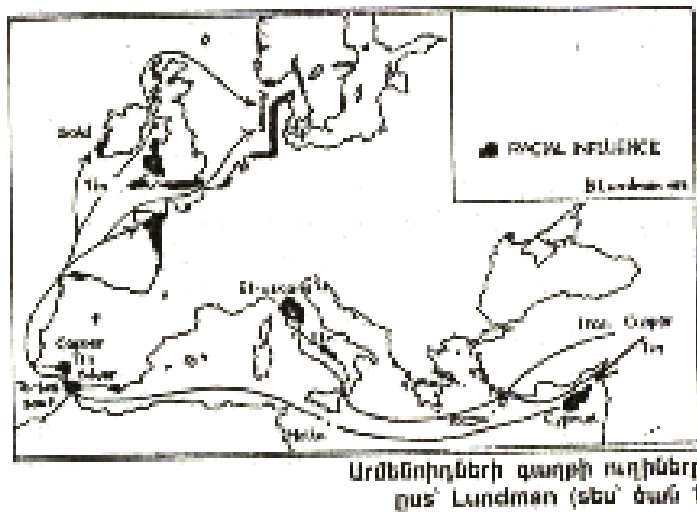
در سالهای دهه ۲۰ انسانشناسان غربی به این نتیجه رسیده بودند که در جزایر بریتانیا، در برخی از نواحی شبه جزیره اسکاندیناوی، دانمارک و دیگر نواحی، بویژه در نواحی ساحلی هنوز هم اقوامی متفاوت از نظر انسانشناسی وجود دارند که به طور قرار دادی «قوم ساحلی» یا «لیتورویید» نامیده می شود. از ویژگی های این قوم قامت بلند و بدن لاغر، چهره پهن، گردن پهن، بینی کج و بزرگ، پوست و چشمان و موهای سیاه، را می توان بر شمرد. ه. ایس روانشناس اجتماعی نامدار بر این عقیده است که ساکنان جنوب غرب جزایر بریتانیا (ناحیه ولز) از نظر اخلاق گرم و صمیمانه خود از دیگر ساکنان جزیره دارای وجه تمایز هستند. دو دریانورد معروف یعنی فرانسیس دریک و ویلیام دامپیر دارای چنین خصوصیتی چه از نظر ظاهری و چه اخلاقی بودند. جالب است که این گروه انسانشناختی از نظر خونی نیز با دیگران متفاوت است. ب. لوندمان پژوهشگر اهل سوئد چه توضیحی در این مورد می دهد؟(۱)

این ویژگی انسانشناختی و مشخصات خونی مخصوص برخی از نواحی ساحلی از آسیای صغیر تا دریای شمال است (قبرس، کرت، سیسیل، شبه جزایر آپن و پیرن). لیکن این امر گواهی بر مهاجرت قومی از خاور نزدیک به سوی اروپای غربی در زمان های باستان است. تا سالهای دهه ۲۰ سده ۲۰، این گونه انسانی در نزد ارمنیان ساکن در آسیای صغیر مشاهده شده بود(۲)، و اما گروه اخیر از گونه انسانشناختی «مدیترانه ای- آرمنوئید» یا «آسیای مقدم» سرچشمه گرفته است.

قدیمیترین محل سکونت این گروه انسانشناختی را باید ناحیه ای میان آسیای صغیر، فلات ارمنستان و میانرودان یعنی سرزمین کیلیکیه دانست. بر اساس منابع باستانشناسی و مکتوب همین سرزمین مرکز مهم استخراج و استعمال مس، قلع و دیگر فلزات جهان محسوب می شد. تقریباً در سال ۲۰۰۰ پیش از میلاد، نمایندگان از این قوم در شمال سوریه و جزیره قبرس استقرار می یابند و در سال ۱۶۰۰ پیش از میلاد، در

ناحیه قبرس گونه انسانی آرمنوئید تشخیص داده شده است. پس از چندی آرمنوئیدها در سایر نواحی آسیای صغیر و کرت گسترش می یابند و بعد از آن در حوزه غربی مدیترانه همچنین در جبل الطارق و اسپانیا دیده می شوند. سپس در ایرلند جنوبی، شبه جزیره کرنوئل (جنوب غربی انگلیس)، فریسلاند (ایرلند شمال غربی) و اوتلند (جنوب دانمارک) مشاهده شده اند. این مهاجرت ها می توانست پیش از دوران فعال شدن بازرگانی خارجی شهرهای فینیقیه روی داده باشند یعنی در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد. چنانکه پیدا است این پدیده مهاجرت گروهی ساکنان نبود بلکه یک پدیده استعماری ملتی بود که از نظر پرداخت فلزات و تجارت پیشرفته و صنایع و فنون دارای تجربه و شهرت زیادی بود. گواه این امر چنین است که اشیاء مربوط به این قوم اهمیت خود را حفظ نموده است.

بنا به نظر آ. شولتن دانشمند آلمانی (۳)، موج حرکت آخر استعماری آرمنوئیدها به سوی غرب از طرف اتروسک ها (در منابع قدیم، تیرن ها، تیرسن ها، در منابع مصری، تورشا) در سالهای ۱۲۰۰-۱۳۰۰ پ.م. جامه عمل پوشیده است. نام آنها با شهر تارسوس در کیلیکیه (بر اساس کتاب مقدس تارسیس) و تارسوس اسپانیا مرتبط است.



مسیر مهاجرت آرمنوئیدها، براساس لوندمان

منابع:

- 1- B. Lundman, The Problem of Ancient Oriental Shipping on the North Sea// "Journal of Near Eastern Studies", vol, 16, 1957, pp. 105-117.
- 2- W. C. Boyd. Blood Groups// "Tabulae Biologicae", 17, The Hague, 1939.
- 3- A. Schotten Tartessos. Ein Beitrag zur altesten Cteschichte des Westens, 2<sup>nd</sup> ed. Hamburg, 1950.

# Armenoids in the western Europe

By: Aram kosian

## Summary

The article is dedicated to the immigration of Armenoids to Western Europe, they are known as Tyrrens, Tyrsens, and Tursha (according to egyptian sources). It has occurred during 1300-1200 B. C. According to A. Schulten, their name is related to Cilician Tarsus (Tarsis in Bible) and Tartessus (in Spain) cities.

## Արմենոիդները Արեւմտյան Եվրոպայում

*Հոգովածը անդրադառնում է Արմենոիդների*

## Ամփոփում

Հոդվածը անդրադառնում է Արմենոիդների (Տիրեններ, Տիրսեններ, եգիպտական աղբյուրներում Տուրշա) գաղթին դեպի Արեւմտյան Եվրոպա, մ.թ.ա. 1300-1200 թթ. : Սրանց անունը կապված է Կիլիկիայի Տարսա (Աստվածաշնչային Տարսիս) և Իսպանիայի Տարտեսոս քաղաքների հետ:

## در باره پیمان رهبران ماد با آسارخادون (۶۶۹-۶۸۰ پ.م.) پادشاه آشور

نوشته: هرایر آودیسیان، دکتر تاریخ  
ترجمه: ادیک باغداساریان (ا. گرامانیک)  
منبع: ایران نامه، شماره ۹

آسارخادون پادشاه آشور در سال ۶۷۲ پ.م. به موفقیت های بزرگی چه در عرصه نظامی و چه روابط سیاسی دست یافته بود. آسارخادون برای تحکیم سلطه خود بر حوزه شرقی مدیترانه و مصر پیش از هر چیز در تلاش بود مرزهای شرقی را از خطر نفوذ رهبران ماد عاری سازد. او بدین نیت در سال ۶۷۲ پ.م. در صدد لشکر کشی به سوی نواحی ماد بر می آید. رهبران ماد به منظور احتراز از برخورد نظامی با هدایایی به حضور او می روند.

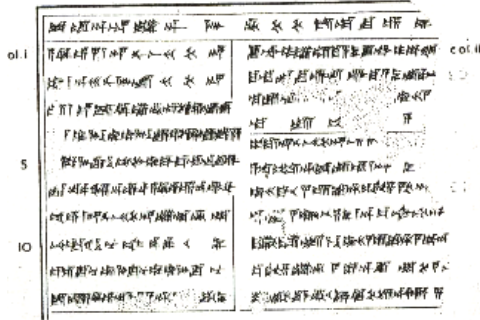
او با استفاده از این موقعیت پیمان نامه هایی با رهبران شهرهای تون از کشور الپایا، اوراکازابانای مادی، ناخسمارت، کارگیتال، زاموا، سیکریس (شبرگریس) و ایزایا یعنی راماتایا، خومبارش، بوردادی، لار کوتلا و خاتارنا منعقد می سازد. (نام رهبر ایزایا نگهداری نشده است).

پیمان های پیدا شده بر روی خشت های نیمرود (کالخو) در سال ۱۹۵۵ توسط و. وایزمن منتشر شده اند. (D. J. Wiseman, The Vassal Treaties of Essarhaddon, "Iraq", XX, 1958).

او از میان آنها، پیمان منعقد شده بین آسارخادون و راماتایا را کشف الرمز و ترجمه کرده است. پیمانها به خط میخی و به زبان اکدی هستند و با مهر آسارخادون آغاز می گردند که به عنوان حاکم و صاحب جهان خدای آشور را ستایش می کند. متن آنها همگون است و محتوای آنها همانند است. در اولین سطور مشخص می گردد که پیمان نامه ها به صلح مربوطند و به طور یک جانبه به نفع پادشاه آشور امضاء شده اند.

پیمان میان آسارخادون و راماتایا رهبر شهر اوراکازابانا خوب نگهداری شده است. آسارخادون در اینجا خطاب به راماتایا و کلیه اهالی ارواکازابانا می گوید: «... این پیمان را، آسارخادون پادشاه آشور در برابر خدایان آسمان و زمین با شما منعقد می سازد. آنچه که به آشور بانی پال فرزند بزرگ پادشاه، فرزند آسارخادون صاحب شما و پادشاه آشور، که او را ولیعهد تعیین نموده، مربوط می شود این است که نسبت به او توجه داشته باشد. زمانی که آسارخادون پادشاه آشور بدرود زندگی گوید، آشور بانی پال فرزند بزرگ پادشاه و ولیعهد را به تخت شاهی بنشانید. از او در دشت و دژ و شهر پشتیبانی کنید. برای او بجنگید و بمیرید...».

متن پیمان میان آسارخادون و بوردادی رهبر شهر کارگیتال را نیز به شرح زیر است:



«مهر خدای آششور پادشاه خدایان و صاحب آسمان ها.»  
 ۱-۲- پیمان آسارخادون پادشاه آشور و فرزند سیناخریب پادشاه آشور  
 ۳- با بوردادی رهبر شهر کارگیتال.  
 ۴- فرزندان، نوگان او و اهالی کارگیتال.  
 ۵- باتمام مردم او، بزرگ و کوچک، هر قدر که هست.  
 ۶- از شرق تا غرب.

۷-۹- آنقدر زیاد چون تبعه حکومت و پادشاهی آسارخادون، با فرزندان و نوکان شما.  
 ۱۰- بعدها پیمان نامه را به طور جاودانه عمل کنند.  
 ۱۱-۱۴- اگر از دهان مردی آزاد، یا از زبان کارگری زحمتکش مطلبی شنیدید آن را پنهان بدارید، بیابید نزد آشوربانی پال فرزند بزرگ و ولیعهد پادشاه و به او اطلاع دهید.  
 ۱۵-۲۰- زمانی که آسارخادون پادشاه آشور به سوی سرنوشت خویش برود (فوت کند. ه.آ.) و فرزندان او صغیر باشند، فرزند بزرگ پادشاه، ولیعهد آشور بانی پال را بر تخت پادشاهی آشور بنشانید. برادر تنی او شاماشموکین ولیعهد بابل را بر تخت پادشاهی بابل بنشانید.  
 ۲۱- پادشاهی سومر واکد و کاردونیاش...»

## On the agreement of Median Leaders with assyrian Asarxaddon ( 680-669 BC )

By: Hrayr Avedisian

### Summary

Assyrian King, Asarxaddon (672 B. C.) had achieved great success in both military and diplomatic fields. He began his campaign toward Media and made an agreement with the leaders of that country. In this article translation of the treaty between Asarxaddon and Burdadi, the governor of Gargital is presented.

### Մեդական առաջնորդների հետ Ասորեստանի թագավոր Ասարխադդոնի(մթա 680-669թթ.)կնքված պայմանագրի մասին

*Dn̄<sup>s</sup> l̄n̄<sup>2</sup> i' »i' Çēl̄<sup>3</sup> Ț*

### Ամփոփում

Մ.թ.ա. 672թ. Ասորեստանի թագավոր Ասարխադդոնն մեծ հաջողությունների էր հասել ինչպես ռազմական , այնպես էլ դիվանագիտական փոխհարաբերությունների ոլորտում: Հոդվածում ներկայացվել է նաև

Ասարխադղոնի և Կարգիտալի քաղաքի առաջնորդ Բուրդադիի միջև կնոված պայմանագրի տեքստը:

## تالشیان

نوشتنه: دکتور گارنیک آساتوریان  
 ترجمه: ادبک باغدادساریان (ا. گرمانیک)  
 منبع: ایران نامه، شماره ۴

### کلیات

تالش ها یکی از اقوام ایرانی منطقه هستند. آنان خود را تالیش، تالیشون (جمع) می نامند و در ایران به تالشی یا تالشی ها معروفند. ترک زبانان ایشان را تالش talesh ارمنیان آنان را تالیش و روسها آنها را talish و جز اینها می نامند.

تالش ها در نواحی لنکران، لریک، ساساللی، آستارا و یاردملین (یاریمیلی - مترجم) جمهوری آذربایجان فعلی زندگی می کنند. در ایران آنان عمدتاً "در ناحیه تالش اسکان دارند (استان گیلان - مترجم) که به صورت نواری در سواحل جنوبی دریای خزر تا کپورچال در نزدیکی بندر انزلی کشیده شده است و مراکز اصلی تالشی ها در این ناحیه عبارت است از: آستارا، ویزنه، هاویغ، لیسار، جوگندان، هشتپر، اسالم، رضوان شهر (تالش دولاب قیلی)، شاندرمن، ماسال، صومعه سرا، ماسوله و فومن و نواحی اطراف آنها. در نواحی کوهستانی به طرف غرب تا اردبیل نیز روستاهای تالشی نشین وجود دارند. در این نواحی تالشی ها هم به صورت واحد و هم در کنار گیلانی ها و ترک زبانان زندگی می کنند و به همین علت نیز پدیده های دو زبانی (تالشی - ترکی) و سه زبانی (تالشی - ترکی - گیلکی) در نواحی مجزا دیده می شود. جدا از آن، زبان اصلی مناسبات آنان کماکان زبان فارسی است. به طور کلی زبان فارسی در آسیای مرکزی و ایران نقش Lingua franca را ایفا کرده است و تا امروز نیز ادامه می دهد. در غرب مناطق تالشی نشین ایران نواحی تات نشین واقع است. نواحی شهری تالشی نشین خارج از موارد یاد شده در لاهیجان، گرگان، بهشهر، تولمات، سخت سر، نتکابن، لنگرود و مغان نیز وجود دارد. شایان ذکر است که قبلاً "تالشی ها مناطق وسیعتری را به خود اختصاص می دادند. آنها را سده ۱۲م. به بعد تدریجاً "تحت فشار اقوام ترک زبان محدود شده اند. تالشی ها گاهی هم به صورت گروهی بسیار دور از سرزمین خود اسکان گزیده اند و نام جاها گواه این امر است. برای نمونه، روستای تالیش (اکنون هاریچ) واقع در ناحیه آشتاراک ارمنستان شرقی، در مورد وجود تالشی ها در این منطقه در گذشته حکایت دارد. این روستا در «سفرنامه» چلبی سیاح ترک در سده

۱۷م. یاد شده است: «با ادامه مسیر در غرب پس از ۹ ساعت به روستای تالیش رسیدیم که در ناحیه ایروان واقع است...» (۱)

در مورد مناسبات مستقیم ارمنیان و تالشیان گواه تاریخی در دست نداریم با این حال وجود یک رشته واژه های ارمنی در گویش تالشی گواه بر وجود مناسبات میان آنان است.

### شمار تالشیان

شهرستان تالش در ایران به دو بخش تقسیم می شود: کوهستان و دشتستان و اگر چه بخش کوهستانی وسیعتر از دشتستان است، لیکن جمعیت آن سه بار کمتر است. تعداد کل تالشیان ایران امروزه تقریباً بالغ بر نیم میلیون نفر است. بخش اعظم آنان در ناحیه یاد شده زندگی می کنند. امروزه در جمهوری آذربایجان حداقل ۲۵۰-۳۰۰ هزار نفر تالشی زندگی می کنند. به نظر ما این شمار اغراق آمیز نیست. اگر مطابق داده ها سال ۱۸۹۴، در ۱۶۱ ناحیه این جمهوری ۸۸/۴۴۹ تالشی زندگی کرده باشند (۲)، با توجه به ضریب بالای ازدیاد جمعیت تالشیان پس از یکصد سال جمعیت آنان باید سه برابر شده باشد، البته باید سیاست ضد اقلیتها در این جمهوری را نیز در نظر داشت که شامل حال تالشیان نیز شده است و بخش محسوسی از آنان به قومیت ترک در آمده اند. نیز احتمال دارد که عدد یاد شده گویای واقعیت امر در مورد تالشیان در اواخر سده ۱۹ نباشد، زیرا به موقع ل. لوطاتینسکی نوشته است: «ایرانیان (منظور تالشی های ناحیه لنکوران که در باکو ساکن بودند- گ. آ.) اغلب اصیلت ملی خود را بروز نمی دهند و زبان مادری خود را پنهان می سازند و این امر کار سرشماری را بسیار مشکل می سازد» (۳)

جالب توجه است که وضعیت تالشیان ساکن در نواحی یاد شده امروزه پس از یک سده هیچ تغییر مثبتی نداشته است. امروزه نیز در ناحیه ترکی آذربایجان مجبورند هویت ملی خود را کتمان کنند. نام تالش به عنوان یک نام قومی باستانی ایرانی در جمهوری همسایه مفهوم اهانت آمیز به خود گرفته است. برعکس آن در ایران، فرهنگ و زبان تالشی مورد توجه خاص دولت قرار دارد و اکنون تلاش وسیعی در بررسی و پژوهش فرهنگ و تاریخ قوم های کوچک و ترویج آنها صورت می گیرد و جایگاه و نقش آنان در تاریخ ایران همواره یاد می شود.

### منشاء تالشیان

نام تالش و به طور کلی نام اقوام ریشه یابی نمی شود و بنابراین ریشه آن مشخص نیست. در تاریخنگاری سده های میانی عرب سرزمین تالشیان به صورت طلیسان یاد شده است (۴). مطابق یاقوت (۵) شیوه تلفظ فارسی این نام تالیشان بود که یکی از ولایات گیلان محسوب می شد. بر اساس حمدالله قزوینی (۶) مؤلف پارسی سده های میانه، سرزمین طوالش میان شهرهای سلطانیه و اردبیل واقع بود. این نامگذاری شکل جمع عربی تالش است. طبری در باره تالشیان می نویسد: «در نواحی کوهستانی آذربایجان مردمانی چون گیل ها و تالشی ها... زندگی می کنند که از عربان فرمانبرداری نکرده ملیت و استقلال خود را حفظ کرده اند» (۷). در این باره شایسته است بگوییم که ولایات ساحلی ایران در حوزه خزر یعنی گیلان، دیلمان و مازندران در واقع دیرتر از نواحی دیگر ایران تحت سیطره عرب در آمدند و حتی پس از آن نیز تا مدت های دراز موجودیت نیمه مستقل خود را حفظ کردند.

در برخی از فرهنگهای فارسی سده های میانه واژه تیلسان به معنی «قبا، پوشاکی بلند» به کار رفته است. فرض بر این است که از واژه تالیشان «تالشیان» یعنی از نام مردم ریشه گرفته باشد زیرا اینان تا امروز

نیز چنین پوشاکی می پوشند. بنابراین نام پوشاک نیز از نام قوم منشاء گرفته است و نه عکس آن بویژه آنکه لفظ تیلسان در عربی ریشه شناسی نشده است.

آگاهی های تاریخی در مورد تالشیان بسیار پراکنده و کم است و برای تشکیل یک عقیده کلی و جامع در مورد تاریخ این قوم کافی نیستند. بنابراین تنها وسیله و منبع موثق برای تاریخ تالشیان همانند اقوامی که از زبان نوشتاری و کتابت محرومند چون تاتها، کردان، زازاها، بلوچها، گوران ها، همانا زبان و فرهنگ بی آرایش آنان است. ارنست هرتسفلد ایرانشناس نامی آلمانی نوشته است: «لهجه های ایرانی نه تنها موضوع فقه اللغه یا قوم شناسی است بلکه یک زمینه تاریخی بسیار مهم محسوب می شود» (۸). پژوهش در زمینه تالشیان از این دیدگاه یکی از مهمترین مسائل مطرح می باشد.

حال، این تالشیان کیستند؟ آیا بازماندگان قوم کادوس ساکن در جنوب غرب دریای خزر در قرون باستان هستند که استرین آنها را یاد نموده است؟ و یا نه، ما دقیقاً نمی دانیم، گرچه این فرضیه تا حد زیادی در نزد تالش شناسان ایران پذیرفته شده است. احتمال دارد واقعا "چنین هم باشد لیکن اثبات آن کاری دشوار است. به هر حال، نام قومی تالش را نمی توان به هیچ وجه با نام «کادوس» مرتبط دانست (۹).

لیکن یک امر که مسلم است، این است که تالشیان بازماندگان ساکنان باستانی جنوب دریای خزر هستند. آنها مهاجرت نکرده اند و هرگز سرزمین خود را گروهی ترک نکرده اند. تالشیان امروزی یکی از اقوام جدایی ناپذیر ملت ایران به شمار می روند.

تالش به عنوان یک نام مکان، در یکی از شواهد قدیمی تاریخی (بنا به نظر ژوزف مارکوارت اگر قدیمترین گواهی نباشد) در ویرایش ارمنی «تاریخ اسکندر مقدونی» که در سده ۱۶ صورت گرفته و ترجمه آن مربوط به سده پنجم است، یاد شده است: «و او تعریف کرد که از سرزمین کاسپین فرار کرده که در نزدیکی سرزمین تالش و ولایت گیلان قرار دارد» (۱۱). البته دشوار می توان تشخیص داد که آیا شکل تالش در واریانت اصلی هم چنین یاد شده است یا خیر. با این حال «ویرایش نهایی» با تمام تفصیلات (۱۲) بوضوح شامل عناصر قدیمی است که در «ویرایش اولیه» وجود نداشته اند. بدین سان نام سرزمین تالش در واریانت قدیمی «تاریخ» نیز وجود داشته است. در عین حال نمی توان اضافه شدن بعدی آن را نیز انکار نمود، که خود به هیچوجه نمی تواند اهمیت علمی گواهی را تضعیف کند. به هر حال نظر مؤکد آکادمیسین و. و. بارتولد را رد می کند که بر اساس آن نام تالش در منابع سده های میانی قید نشده است (۱۳).

### بافت اجتماعی

شکل اساسی موجودیت اجتماعی تالشیان و نیز کردان و زازاها، قومیت آنها است. قوم ها با اتحاد خود تشکیل ایل (عشیره) می دهند. بزرگترین ایل های تالشی عبارتند از: ایلهای کارگرو، اسالم، تالشدولا، خاشبر، شاندرمین و ماسال. از میان ایلهای مجزا می توان رش و مالال را یاد کرد. فعلاً، طبیعی است که قوم ها تشکیل قوی قبلی خود را ندارند بویژه آنکه بخش اعظم مردم در شهرها و شهرک ها زندگی می کند. نظام قومی تا حدی در نواحی کوهستانی قوی و مستحکم است و عادات و سنت ها نقش مهمی دارند. با این حال موقعیت اجتماعی رؤسای قوم هنوز هم به اندازه کافی قوی است.

یکی از ساختارهای جالب توجه اجتماعی تالشیان بازار (شنبه بازار) است که غیر از داد و ستد یک پدیده اجتماعی به شمار می رود. در نواحی تالشی نشین بیش از همه شنبه بازار ماسال معروف است.

### دین

بر اساس نظر علی عبدلی (۱۴)، غیر از ساکنان شاندرمین و ماسال و عناصر ترک زبان و گیلک نواحی تالشی نشین، کلیه تالشیان ایران پیرو فرقه دراویش نقشبندی سنی هستند. تالشیان ساکن در جمهوری



آذربایجان عمدتاً شیعی مذهب هستند غیر از ساکنان ۲۵ روستای کوهستانی ناحیه آستارا که از آیین سنی پیروی می کنند. قبلاً در گیلان از جمله در تالش اندیشه زیدی رواج داشت.

تالشیان غیر از اعتقادات اسلامی، پرستش برخی از خدایان مربوط به دوران پیش از اسلام را نیز نگاهداری کرده اند، برای نمونه سیاه گالش خدای نگهبان جانوران شاخدار بزرگ که در نزد تالشیان شیعه مترادف خزرنبی و همان سرکیس مقدس است. مورد اخیر با همان نام در بین ایزدی ها و کردان پرستش می شود. جالب توجه است که ایزدیان غیر از خدای نگهبان حیوانات شاخدار یعنی گاوان زارزا دارای خدای نگهبان حیوانات کوچک یعنی مام شوا نیز هستند. تالشیان احترامی در حد پرستش نسبت به موسی پیغمبر قایل هستند و یکی از چهره های اصلی در فولکلور آنان بشمار می رود و مجموعه کاملی از سنن مختلف با نام او مرتبط است.

## زبان

زبان تالشیان (toliso zivon) به گروه گویش های حوزه خزر از شعبه شمال غربی زبان های ایرانی مربوط به خانواده هند و اروپایی تعلق دارد که گویش های گیلکی، زازا، آذری (زبان قدیمی آذربایجانیان)، هرزنی و غیره نیز به همین گروه مربوطند. زبان تالشی در آذربایجان دارای چند گویش است مانند لنکرانی، لریکی، آستارایی و غیره. تعداد آنها در ایران بیشتر است (ماسالی، تالش - دولابی، ماسوله ای، فومنی و غیره). زبان متحد و واحد تالشی وجود ندارد و بیشتر مجموعه ای از لهجه ها و گویش ها است. زبان تالشی دارای سیستم غنی هجایی، ساختار ترکیبی قوی و ذخیره لغات غنی است و کلیه مراحل حیات تاریخی قوم در این زبان نهفته است. وجود واژه های ارمنی در زبان تالشی گواهی بر مناسبات ارمنیان و تالشیان محسوب می گردد. برای نمونه: کوتان (kotan) (ارمنی gutan)، لرد (le'rd) (ارمنی lerd)، لس (le's) (گربه وحشی) (ارمنی لوسان)، پارزن (parze'n) (آبکش) (ارمنی parzon)، پند (pond) (محکم، سخت)، (ارمنی pind)، پوش (push) (سبوس غله، کاه، آشغال) (ارمنی push)، خاشیل (آش آرد) (ارمنی خاشیل)، هاند (hand) (شیار) (ارمنی hand)، شیو (shiv) ژیو (zhiv) (جوانه) (ارمنی shiv)، ماشو (masho) (کفش) (ارمنی mashik)، وش (vash) (کنف) (ارمنی vush)، گلکل (golgol) (نوعی گیاه) (ارمنی، گویش، glgl)، شاغ (shagh) (ساقه) (ارمنی shagh) و غیره. اکثر نمونه های یاد شده در تالشی جنبه عمومی دارد یعنی در همه گویش های تالشی مرسوم هستند چه در جمهوری آذربایجان و چه در ایران.

## ادبیات

ادبیات قدیم به زبان تالشی در دست نیست. به طور کلی ادبیات شفاهی تالشی ترقی کرده و بسیار غنی است. نویسندگان تالشی به طور کلی به زبان فارسی مطلب نوشته اند که قرن های متمادی زبان اصلی ادب و دانش محسوب می شده است (چه در ایران و چه در آسیای مرکزی). با این حال می توان شماری از شعرا را نام برد که به گویش های تالشی و گیلکی شعر سروده اند. سید شرف شاه دولایی یکی از قدیمترین شعرای تالش است که در سده ۱۵م. می زیسته و تقریباً همه آثار او باقی مانده است. او به گویشی مخلوط از تالشی - گیلانی شعر می سرود. شاعر معروف دیگر صوفی بابا روشن دهی است که در اواخر سده ۱۹ و اوایل سده بیستم می زیست. او اهل روستای روشنده از توابع تالش - دولاب بود. (از طایفه رش و روحانی فرقه نقشبندی). می توان شعرای دیگر تالشی را نیز نام می برد: آیاز بیگ پونلی، میرزا فرهاد شهنازی، سید عبدالنادر حسینی (نقشی)، حاج احمد جلیلی، فیض الله کلانتری، یگان آقا علی، صادق قلی خان و غیره.

برخی از مؤلفان (ب. ف. میلر، ای. م. اُرانسکی) ۱۴ رباعی بجا مانده از سده ۱۶م. را نمونه های ادبیات قدیمی تالشی می دانند. بررسی ها نشان می دهند که این قطعات از اردبیل سرچشمه می گیرند و مربوط به شیخ صفی اردبیلی رئیس خاندان صفوی هستند و باید آنها را جزو آثار ادبی آذری به حساب آورد و نه تالشی (۱۵). همانگونه که در بالا یاد شد، تالشی و آذری گویش های ایرانی هستند و مشترکات بسیاری دارند.

### اقتصاد

تالشیان ایران در اختلاف با تالشیان جمهوری آذربایجان وضع اقتصادی نسبتاً بهتری دارند. تالشیان ساکن کوهستان یعنی کواج ها اساساً به دامپروری مشغولند. تالشیان ساکن در دشتستان یعنی گیلناج ها به کشاورزی بویژه به کشت برنج اشتغال دارند. تالشیان کوهستانی را بر حسب تعداد دام می توان به سه گروه تقسیم کرد: ۱) خانواده هایی که دارای دامپروری بزرگ هستند و بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ رأس دام در اختیار دارند. اینها شامل ۵٪ از جمعیت هستند. ۲) خانواده هایی که دارای دامپروری متوسط هستند یعنی دارای حدود ۱۵۰ رأس دام هستند، اینان ۳۰٪ از جمعیت را تشکیل می دهند. ۳) خانواده های دارای دامپروری کوچک، دارای حدود ۳۵۰ رأس دام. گروه اخیر غیر از دامپروری به کارهای دیگر چون کارهای فنی، تجارت، کشاورزی نیز اشتغال دارند.

### قوم یا ملیت

از دورترین نقطه شمال غرب آناتولی شرقی یعنی ارزنجان تا خلیج فارس و از آنجا تا شرق، تا هندوستان میلیون ها نفر با زبان و لهجه های ایرانی زندگی می کنند. اغلب لازم می شود به معیارهای قوم شناسی، مذهبی، حضور یا غیبت حکومت و غیره رجوع شود. مثلاً "موقعیت تالشیان را چگونه باید تشخیص داد آیا آنان یک ملت هستند و یا قومی از اقوام پارسی به شمار می روند؟ البته آنان از یک سو مردمی هستند با ویژگی های قومی خاص، زبان و فرهنگ جامع و زیستگاه مشخص. از دیگر سو، سراسر تاریخ آنها در سرزمین ایران سپری شده است و با هزار و یک رشته اساس اجتماعی - سیاسی و فرهنگی این کشور پیوند دارد و از یک وحدت تزلزل ناپذیر با آن برخوردار است. درست است که امروزه تلاش فراوانی برای بررسی فرهنگ اقوام محلی صورت می گیرد لیکن این به معنی ملیت مجزا و جداگانه آنها نیست. و این کلاً طبیعی است زیرا چون تالشیان، اقوام تاتی، گیلکی، مازندرانی، گوران ها، لرها، بختیاری ها پارسیان اصیل هستند و همراه با اقوام مرکزی ایران جامعه ملی ایران را تشکیل می دهند. هر یک از آنان با سخن گفتن به گویش محلی می تواند بدون دشواری زیاد به زبان عمومی با دیگر اقوام مراد شده باشد. آنها همه دارای عنصر اصلی مشترک روانشناختی و ساختاری و درک مشترک سیاسی - تاریخی هستند. به همین علت است که ساکنان ترک زبان استان آذربایجان صرف نظر از اختلاف زبانی، بخشی از کل ملت ایران را تشکیل می دهد.

### کواچها، تالشیان کوهستان

یکی از نمونه های بارز از همین دست جمهوری گرجستان است که چهار قومیت گرجیان، سوان ها، مگرلیان و لازها صرف نظر از اختلافات زبانی هر یک جزئی از مردم گرجستان را تشکیل می دهند. این امر از نظر آینده پیشرفت ملی جالب توجه است زیرا برای همه آنها امکان رشد به عنوان ملتی در قالب یک

جامعه حکومتی وجود ندارد، به بیان دیگر مردمی می توانند ملت مجزا بشمار روند که دارای حکومت مستقل باشند و یا ایده آن را از دل قرون تا کنون در خود داشته باشند.  
بنابراین تالشیان اگرچه دارای ویژگی های ملی خود هستند لیکن ناقلان تاریخ و فرهنگ غنی ایرانی و بخشی جدایی ناپذیر از ملت ایران به شمار می روند.

### یادداشتها

- خلاصه ای از این مقاله به زبانهای ارمنی و روسی در جریده آزادامارت (شماره ۴۷) چاپ شده است.

۱- چلیبی ۱۹۸۳.. ص ۲۰۱

۲- تقویم قفقاز ۱۸۹۴ تفلیس.

۳- قفقاز ۱۸۹۴ تفلیس.

۴- مقایسه شود با:

Bala –dhuri, ed. De Geeje, p. 327; al-Tabari, I. 2805

5- Yakut, 111, 571, 19; W. Barthold, Talish// EI, r. 641.

6-G. M. S. , 23, 180.

7-

Al- Tabari. V, 45.

۸- مقایسه شود با: 'Das Problem der iranischen Dialekte hat nichtnur

einen philologischen, und... einen ethnologischen, sondern einen sehr geschichtlichen aspekt' (E. Herzfeld. Medisch und parthisch// Archaeologische Mitteilungen aus Iran- Bd VII, heft. 1, 1934, S. 9).

۹- نگاه کنید به: ع. رضا: آذربایجان و ایران - ایروان ۱۹۹۳ ص ۲۴-۲۵.

10-

J. Marquart. Osteuropaische und Ostasioatische Streifzuge. Leipzig, 1903,

S. 278 s9.

۱۱- تاریخ اسکندر مقدونی، به کوشش ه. سیمونیان، ایروان ۱۹۸۹، ص ۲۳۳.

۱۲- همانجا، ص ۵۷۰، یادداشت ۲۶۳.

۱۳- و. بارتولد... جلد ۷: ۱۹۷۱ ص ۲۷۳.

۱۴- علی عبدلی، تالشی ها کیستند، تهران ۱۳۷۰، ص ۸۸-۱۸۷.

۱۵- نگاه کنید به: آساتوریان. آذربایجان... ایروان ۱۹۹۱ ص ۷۹۲-۴۸۴.

۱۶- گ. آساتوریان، آیا ملت آذری وجود دارد؟ // «آزادامارت» اوت ۱۹۹۲، شماره

(۳۴). نیز پیشگفتار نگارنده سطور در کتاب یاد شده عنایت الله رضا، رجوع شود به

همان کتاب ص ۱۴-۳).

# The Talishians

By Dr. Garnic Asatrian

## Summary

Talishians are one of Iranian ethnic groups. They live in the rep. of Azerbaijan Lenkuran, Leric, Sasall, Astara regions) at the southern banks of Caspian Sea, consisting of Iranian Astara, Vizneh, Havigh, Lisav, Jogandan, Hashtpar, Asalem, Rezvanshahr, Shanderman, Masal, Some-e-Sara, Masoule'h, Fouman, etc). The Article represents their population, ethnicorigin, social affaris, veligion, language, literature, economy, and some other aspects of this people.

## Թալիշներ

᠒᠐᠑᠔ ԵՎԻՄ ԵՎ ԵՎ ԵՎ

## Անփոփում

Թալիշները մեր տարածաշրջանի իրանական ազգություններից են: Նրանք ապրում են ներկայիս Ադրբեջանի հանրապետության Լենքորանի, Լերիքի, Սասալի, Աստարայի և Յարդընլիհի շրջաններում: Իսկ Իրանում նրանց հիմնական կենտրոններն են Ասթարա, Վիզնե, Հավիգ, Լիսավ, Ջոգանդան, Հաստփար, Ասալեմ, Ռեզվանշահր, Շանդերման, Մասալ, Ֆոման-Սարա, Մասալեմ և Ֆոման քաղաքները և նրանց շրջակայքը:

Սույն հոդվածում ներկայացվում են Թալիշների թիվը, ծագումը, ընկերային կառուցվածքը, կրոնը, լեզուն, գրականությունը, տնտեսությունը և այլ հարցեր

## دور از هیاهوی زندگان

### نگاهی به نقش سنگ مزار و آداب خاکسپاری ارمنیان

به مزارم هرگز نزدیک نشوید.  
و برایم نه گل بیاورید و نه سوگوار شوید.  
چرا که در من شوق به گریستن بیدار خواهد شد.  
اما از چشمانم حتی قطره اشکی نخواهد ریخت.  
مرا در سرزمینهای دور به خاک سپارید.  
جائی که هیچ زمزمه و جنبشی در آن نباشد.  
بگذارید پیرامونم را سکوتی جاودانه فراگیرد.  
هیچکس مرا بیاد نیورد و همه فراموش کنند.  
بگذارید دور از هیاهوی زندگان تنها باشم و  
احساس نکنم که عشق و اشک رویائی هست ...  
واهان دریان (۱۸۸۵-۱۹۲۰)

#### ورود

در یک شب بارانی و توفانزا، من به آنانی که مرده اند می اندیشیدم. به مرگ می اندیشم، مرگی که همگان را آشتی میدهد و در پیشگاه خداوند یکسان میسازد. به چارنتس، زوهراب، سیامانتو، واروژان و گومیناس که دیر زمانی است در نقاب خاک کشیده اند و به زمین که در فضائی ظلمانی به دام مرگ در میغلند می اندیشم. این نوشته را به روان پاک همه ارمنیانی پیشکش میکنم که سختیهای روزگار را نادیده گرفتند و سرافرازانه زندگی کردند و هر زمان که میخواستند میتوانستند بخندند و هر گاه که غمگین میبودند آواز شادی سر میدادند و سنگ میتراشیدند و با آن خانه ها، پلها، خاچکارها، وانکها و عبادتگاهها را بنا میکردند. آنهائیکه در بیابانهای گرم و سوزان - در راه تبعید و مرگ - پیکر دردمند و خسته خویش را، بی گور و کفن، به آغوش خاک سپردند و ارمنستان سنگی و کوهستانی - با داشتن آنهمه سنگ - نتوانست سنگی بر مزار آنها بگذارد چرا که مزاری ندارند.

#### پیشگفتار

معماری یکی از شاخه های مهم تمدن و هنر است که از روزگاران پیشین تا کنون مورد توجه گروههای مختلف انسانی قرار گرفته و کوشش بسیاری در گسترش و تکمیل آن انجام شده است. در

دورانه‌های مختلف، معماری علاوه بر رفع نیاز، عرصه‌ای برای ظهور هنرهای مختلف و نمایش شکوه و عظمت صاحبان آن بوده است.

در میان زیر مجموعه‌های معماری، معماری آرامگاه و سنگ مزار همواره از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است و بخش قابل توجهی از بازمانده‌های معماری پیشین را دربرمیگیرد. این دسته از بناها از جنبه‌های گوناگون معماری، تاریخی، هنری، اجتماعی و مذهبی قابل بررسی هستند. توجه به آرامگاه و سنگ مزار در جوامع انسانی دارای سابقه‌ای طولانی حتی بیشتر از خود معماری بوده است و این علاقه بیشتر معلول باورهای آدمی به جهان پس از مرگ و نیز به سبب حُب ذات می‌باشد که در دوره‌های اخیر علاقه و ارادت پیروان و دوستداران شخص متوفی نیز از دلایل گسترش این هنر بوده است. از آغاز و پیدایش هستی تا کنون یکی از اساسی‌ترین تفکرات آدمی را مسأله مرگ و جهان پس از آن تشکیل می‌دهد. این بی‌سند در تمامی جوامع و اندیشه‌های متعلق به آن - از آئینها و مراسم و سرودها گرفته تا آثاری چون مجسمه‌ها و نقاشیها - دارای مجموعه‌ای از نمونها و جلوه‌ها است و سنگ مزار و بنای آرامگاه یکی از اجزای ناگسسته‌ی این نگرش در تمامی جوامع و ادیان کهن تا به امروز بوده که چون ابزاری اساسی برای بازتابهای عینی و معنوی پدیده مرگ بکار رفته است. سنگ از دیر باز، چه در قالب منزلگاه و جای سکونت و چه بعنوان ابزار و وسیله کار، برای آدمی - در قالب هویتی مقدس و مذهبی - از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. آدمی در برابر پدیده مرگ، حضور ارواح و زندگانی پس از مرگ، کنشهای متفاوتی را از خویش نشان داده و بخش بزرگی از آنها را در ساخت گور و سنگ مزار آشکار کرده است. باور به ارواح و حضور پیوسته آنان، نیاز به سنگ مزار را همواره با خویش به‌مراه داشته است. برخی جوامع بدوی برای پیشگیری از ایدای ارواح پلید، آشت (=جسد) مردگان را با میخهای چوبین به زمین می‌خکوب می‌کردند و برخی نیز بر مردگان توده سنگهایی می‌گذاشتند تا روح آنان نتواند بازگردد. نذورات، صدقه‌ها، قربانیه‌ها و اجرای مراسم ویژه - که روح مردگان را خشنود می‌سازد - همگی بیانگر تدابیر ناشی از نگرشی هستند که مرگ را پدیده‌ای مذموم میدانند که بواسطه آن روح ناپاکی که نیروی پلید و زنده را در خویش دارد، میتواند اعمالی را برای کسین خواهی از بازماندگان انجام دهد.

به سبب نوع نگرش آدمی نسبت به مرگ، کنشهای او و به طبع آن ویژگی مزار و سنگهای مزار دگرگونیهای ویژه‌ای را به خویش دیده است. روح سرگردان شاید با حلول در سنگها بتواند از سرگردانی رهایی یابد و با ورود به سنگ از آرامشی جاودان برخوردار گردد. شمایل‌گری و تصویرسازی روایتگرانه، بخش جدا ناشدنی از آرامگاهها و سنگها و الواح مزارها می‌باشند. باور به جاودانگی و خلود سبب شد که مصریان باستان و اقوام ساکن میاندورودان (بین النهرین) ابزار مرده را داخل آرامگاه و یا درون گور قرار دهند تا در زندگانی دوباره، استفاده از آنها امکانپذیر باشد.

در ایران از دیر باز علاقه و توجه به آرامگاه سازی وجود داشته است. بطوریکه در هزاره دوم پ.م آرامگاه شاه ایلام در هفت تپه، نشان از جنبه‌های درخور معماری دارد. شاهان هخامنشی نیز آرامگاههای باشکوهی در سطح زمین یا بر دیواره صخره کوهها ساخته بودند که تا امروز نیز برپاست. سنت دفن مردگان در آغاز در گورهای صخره‌ای بوده و آشکار نیست از چه روزگاری به دفن در دامن دشته‌ها و گورهای امروزی تبدیل شده است. این پدیده بنا به گفته روانشاد استاد بهار پدیده‌ای فرهنگی بوده که ریشه مادی و احتمالاً بومی حتی پیش از ورود آریائی‌ها داشته است. از آثار هنری مادها قبرهای صخره‌ای (همانند خانه‌های مسکونی) بوده است، با ایوان و ستونی چند در پیش و یک یا چند اتاق در پس آن. وجود مقبره‌های سنگی کنده شده در دل کوهها، هخامنشیان را نیز به ادامه همان سنت تشویق ساخت. گذاشتن مردگان بر بالای کوهها و یا قرار دادن در برجهای خاموشی - تا گوشت آنان طعمه لاشخوران شود - هنوز هم در آئینهای مزدیسنان ساکن هند دیده میشود و یکی از آئینهای کهن کسپی (Kaspi) است. آنان در هزاره دوم

ب. م از شرق دریای خزر (= کاسپین برگرفته از نام کسپی) در نجد ایران فرود آمدند و در غرب ایران جای گرفتند و ظاهراً نامهای قزوین و کاشان با ایشان مرتبط است. روانشاد بهار باور دارد که این سنت هند و ایرانی نیست زیرا آنان مرده های خویش را میسوزاندند. این باور که انسان منشا خورشیدی دارد در اساتیر زردشتی دوران ساسانی بمیان آمده است. در دورانهای کهن در تمدنهای هند و اروپائی مردگان خویش را میسوزاندند تا به یاری آتش - این پدیده ای که برخلاف دیگر پدیده ها بجای نزول، صعود میکند - انسان به سرمنزله خورشیدی خویش بازگردد. اعیان و اشراف به بالا صعود میکردند و عوام به دل خاک سپرده میشدند. این سامانه تا به امروز نیز در هند و برخی کشورها پابرجاست اما در ایران درگذشتگان زردشتی را نه میتوانستند بسوزانند، نه به دل خاک سپارند و نه به آب افکنند زیرا آنان لشت مردگان را به آتش، خاک و آب - که عناصری مقدس و ورجاوند میدانستند - آلوده نمیکردند. اجساد را در بالاترین و دورترین مکانها میگذاشتند تا گوشتشان را لاشخوران یا سگان شکاری از استخوان جدا کنند، آنگاه استخوانهای خشکیده را در استودان و در دل کوه کوهها یا جداره های آن میگذاشتند. صخره ها مقدس بودند، خورشید در پس آنها بر میشد و آب پاک و زلال در دل آنها جاری میگشت. این سنت از مادها به هخامنشیان رسید و آنان خورشیدی بودن خاستگاه انسان را با ساختن آرامگاه در دل صلیبی - که نماد خوشید است - نشان میدادند. از اینرو میبینیم که آرامگاه کوروش در پاسارگاد در زیگوراتی ساخته شده که نماد کوه است زیرا در میاندورودان که کوهی نبوده، برای خدایان چنین کوههایی میساخته اند. این سنت آرامگاه سازی در دوران پارتها نیز دنبال میشود اما بروزگار ساسانی - به دلیل حاکمیت عقاید ویژه مغان بومی و غیر مادی - دچار رکودی میشود و روش قرار دادن مردگان در دخمه پدید می آید.

#### باورها درباره سنگ

در گذشته مواد ذیروح مورد علاقه و توجه آدمیان بوده است. رمالان و جادوگران با بیان خواص جادوئی سنگها و ناآگاهی مردمان، از فروش آنها منفعتی کسب میکردند. خرافات درباره سنگها حتی به میان افراد باسواد هم رسوخ کرده بود. ویل دورانت مینویسد:

“ما بریو - اسقف رن - قصیده ای به لاتین به نام کتاب سنگها سروده که در آن به ویژگیهای هشت نوع سنگ گرانها اشاره میکند. اسقف بر این باور بود که اگر شخص در هنگام دعا تکه ای سنگ یا قطعه ای یاقوت کبود به دست گیرد از جانب پروردگار پاسخ مطلوبی خواهد شنید. هر کس تکه ای عین الشمس را لابلای برگهای درخت غار بیچد و همراه خویش کند، از دیده ها پنهان خواهد شد. و یا اینکه قطعه یاقوت رمانی، شخص را در برابر آفات هستی ایمن خواهد داشت. و یا یک تکه الماس او را شکست ناپذیر میسازد. ...”

نخستین کسی که سنگهای قیمتی را بکار برد بنا بر روایات اساطیری پرومته (Promethe'e) از ایزدان یونان بود که با زنجیرهایی گران به کوه قفقاز بسته شده بود. او پس از رهائی حلقه آهنی بر انگشت کرد که روی آن سنگ قیمتی بزرگی نصب شده بود.

سنگها را ابزاری برای پیشگیری از بیماریها، دور کردن چشم زخم و یا سب خوشبختی، رفاه، شوکت و احترام و ثروت و یا سب تیره روزی دارنده آن میدانستند. باور هارون برادر موسی این بود که سنگها سب خوشبختی میشوند و شگون دارند و شاید از اینرو بود که موسی برای او لباسی آراسته از سنگهای گرانها فراهم آورد. (سفر خروج باب ۲۸)

سنگهای افسانه ای با خواص موهوم خویش فراوانند و از آنجمله میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- سنگ یهودان (حجر الیهود) که باور داشتند روزها روان و تنها شنبه ها ساکن است.

۲- سنگ مهره: برای پیشگیری از تگرگ و رعد و برق

- ۳- سنگی به نام *Glossopetra* که باور داشتند مانند زبان آدمی است و از آسمان در شبهای تاریک فرو می افتد و نیروی حافظه را افزایش میدهد.
- ۴- سنگ خنده (حجر الباهت) که جاذب انسان است و او را تا سرحد مرگ میخنداند.
- ۵- سنگ *Pancros* که موجب باروری زنان نازا است.
- ۶- سنگ خواب آور (حجرالنوم) که اگر به کسی بیاویزند تا از او جدا نکنند، میخوابد و یا اگر زیر بالین کسی نهند خواب گرانی بر او مستولی میشود و تا هنگامیکه سنگ باقی است اثر آن نیز پایدار است.

سنگ از دیر باز تا کنون در باورهای ارمنیان نیز جایگاهی ویژه داشته است. علاقه و توجه به سنگ و پرستش آن در ارمنستان که سراسر آن کوههای سربلک کشیده، تخته سنگ و صخره و دره های ژرف است، پدیده ای شگفت آور نیست. در روزگاران گذشته که کوههایی مانند سپیان، ماسیس آراگاتس و تندراک هنوز آتشفشانی میکردند و گدازه ها و آتش مذاب از دل آنها فوران میکرد، دود از نوک قله ها برمیخاست، از چشمه های سنگی رودها و نهرها جریان می یافت و غارهای سنگی سرپناه انسان میشدند، بومیان سرزمین کوهستانی ارمنستان خویش را با طبیعتی خشن و هول انگیز رودرو میدیدند. بومیان سلاح و ابزار شکار را از سنگها بدست می آوردند و هم در پناه سنگها از آسیب جانداران درنده و قهر طبیعت در امان میماندند. سنگ آتشنزله ابزاری برای فراهم آوردن آتش بود و در دست ایزدان سنگ انداز ارمنستان نماد پرتاب تیرهای آذرخش. اکنون نیز این کوهها و بسیاری از تخته سنگها و صخره ها برای ارمنیان مقدس بشمار میروند. روستائیان ناحیه زانگه زور ارمنستان، حیوانات بیمار را سه بار بدور سنگهای انباشته شده کلیسای تاتو (*Tatev*) می گردانند تا حیوان سلامتی خویش را بازیابد. و اگر آوردن حیوان ممکن نباشد مشتی خاک سنگ را با نمک به حیوان بیمار میخورانند. و تا همین چندی پیش روستائیان ناحیه واسپوراگان صخره ای سنگی را به نام لزگ (*Lezg*) پرستش میکردند و باور داشتند که دردهایشان را کاهش خواهد داد. ارمنیان در باورهای خویش، کوهها و سنگها را جایگاه ارواح و در گذشته نیاکانشان میدانستند. داستانهای مانند زندگی اژدهای هفت سر در کوه ماسیس و یا زندگی جن ها و پریها در سنگها، همگی برداشتهایی از جاندار بودن کوهها و سنگها در باورهای ارمنیان بوده است.

#### نماد سنگ

تاریخ نماد گرایی نشان میدهد که هر چیزی میتواند معنای نمادین داشته باشد. اشیای طبیعی مانند سنگها، گیاهان، انسانها، کوهها، دره ها، خوشید، آب، باد، خاک، آتش، ماه و ... یا هر چیزی که ساخته دست انسان باشد مانند خانه، سنگ مزار، و ... یا حتی شکلهای تجربیدی مانند اعداد، سه گوش، چهار گوش و دایره. در حقیقت تمامی جهان نمادی بالقوه است. انسان با گرایش طبیعی خویش در آفرینش نمادها کوشش دارد به گونه ای ناخودآگاه، اشیاء را تغییر شکل دهد و در آنها اهمیت روانی مهمی را پدید آورد تا حالات مذهبی یا هنری بخویش بگیرند. تاریخ که همواره ارتباط تنگاتنگ مذهب و هنر را نشان میدهد، بازگو میکند که نمادها برای نیاکان ما پرمعنا بوده اند و این ویژگی در رابطه متقابل هنر و مذهب امروزی نیز در هنرهایی چون پیکر تراشی و نقاشی بچشم میخورد.

سنگ تراش خورده از دیرباز، در جوامع بدوی و قدیمی از معنای والائی برخوردار بوده است. سنگهای تراش نخورده و طبیعی غالباً به منزله جایگاه ارواح یا خدایان انگاشته میشدند و در دورانهای گوناگون از آنها بعنوان سنگ مزار، سنگ تعیین مرز، یا اشیای گرانبهای مذهبی استفاده میشد. اینهمه از شکلهای ابتدائی هنر پیکر تراشی بوده است و نخستین کوششها برای آنکه به سنگ، قدرت بیانی بیش از آنچه که طبیعت و تصادف در آن پدید آورده - داده شود.



در بسیاری معابد سنگی، الوهیت نه با یک سنگ که با تعدادی سنگ تراش نخورده مجسم میشد. ردیف سازی سنگها، دایره وار چیدن آنها در باغهای فرقه بودائی ذن، همگی بیانگر معنویت پاک و والا میباشند.

در نخستین دورانهای تاریخ، انسانها کوشیده اند به آنچه که روح یا روان صخره ای می پنداشتند، شکلی قابل شناخت بدهند. مانند بشمار بتهاییکه بدوی بودند و چهره انسانی داشتند. دادن چهره انسانی به سنگ نشاندنده فرافکنی نمایه ای کمابیش مشخص در سنگ یا بیان محتوی ناخودآگاه بوده است.

سنگ، نماد درونی ترین وجود و شخصیت حقیقی انسان است. سائیدن و صیقل دادن سنگها از قدیمی ترین فعالیتهای شناخته شده انسان میباشد. سنگهای مقدس را در پوست درختان میپیچیدند و در غارها پنهان میساختند. سنگها نماد قدرتهای الهی بودند و ابزاری در دست انسان برای به بند کشیدن و همراه داشتن این قدرت الهی. هنوز هم برخی ارمنیان در باره سنگهای مقدس بر این باورند که سنگها روح مردگان را در خویش دارند و نیاکانشان به زندگی با فضیلت و الهی خویش در این سنگها ادامه میدهند. از اینرو برق انداختن و سائیدن آنها (مانند نیروی برق) قدرت آنها را افزون خواهد ساخت. سنگ صیقل خورده مانند آینه میدرخشد و بدین معناست که روح آدمی در صورت پذیرش رنج و ارتباط با عوالم انسانی میتواند مانند آینه گردد و قدرتهای الهی در آن بازتابیده شوند. سنگ گرد نماد فردیت و تمامیت است

بسیاری از آدمیان تمایل به جمع آوری سنگهایی با رنگ و شکلی غیر معمول دارند. انسان از همان دوران نخستین سنگها را جمع میکرد و بر این باور بود که پاره ای از آنها دارای نیروی زندگی بخش هستند. مثلاً ژرمنها بر این باور بودند که روح مردگان آنها در سنگ آرامگاههایشان به زندگی ادامه میدهد. و رسم سنگ بر گور نهادن هم این انگاره را بیان میدارد که از مرده چیزی جاودان باقی میماند که سنگ بهترین نماد جاودانگی است. سنگ نماد هستی ناب و عاری از عواطف و احساسات و اندیشه های پراکنده است و از پاره ای جهات شبیه ما. سنگ ژرفترین و ساده ترین نماد تجربه است که انسان در لحظاتی که احساس جاودانگی میکند، از خویش به جا میگذارد. مانند بناهای سنگی یادبود انسانهای بزرگ در بسیاری تمدنها و یا سنگی که یعقوب به زیر سر خویش گذاشت و یا سنگهاییکه مردمان بر آرامگاه قدیسان، قهرمانان و شهدای خویش میگذارند.

کیمیگران راز خدا و آفرینش را در سنگ مشهور کبریت احمر میجستند. سنگ لاجورد را که هرگز نه از میان میرود و نه کم میشود، جزئی از وجود خود ما که ماده مفعولی آن هستیم مینداشتند. گونه ای ابدیت که کیمیا گران آنرا با تجربه و عرفان درون روح آدمی مقایسه کرده اند.

سنگ حجر الاسود در کعبه نشان از الله دارد. داستان خواب یعقوب پیامبر در کتاب عهد عتیق نمونه آشکاری است از اینکه چگونه هزاران سال پیش خدای حی یا روح زنده الهی در سنگ جای داشته است. و اینکه چه سان سنگ به نماد تبدیل میشود. سنگی که یعقوب به زیر سر مینهد و به خواب میرود و در خواب یهوه (Yahve) زمینی را که او بر آن خفته، به دودمانش ارزانی میدارد. یعقوب سنگ را استوار میکند و بر فرازش روغن میریزد و آن مکان را بیت ئیل (Be'thel) مینامد. (سفر پیدایش باب ۲۸ آیات ۱۱ تا ۲۲)

به روایت انجیلها، مسیح را خداوند فرستاده تا سنگ زاویه بنای خداوند باشد. سنگی که برای انسانهای با ایمان، سخت بارز است اما برای بی ایمانها همان سنگی است که به تعبیر مسیح، معماران آنرا نپذیرفتند و سنگ زاویه و مهمترین سنگ بنا شد (متی باب ۲۱ آیه ۴۲ / لوقا باب ۲۰ آیه ۱۷). پولس حواری - در نامه ای به مسیحیان قرنتس (Corinthians) - مسیح را تخته سنگ روحانی انگاشته که از دل آن، آب زندگانی میجوشد. (نامه اول پولس باب ۱۰ آیه ۴). پطرس حواری نیز مسیح را به تخته سنگ زنده ای مانند کرده که برگزیده خداوند است. (نامه اول پطرس باب ۲۱ آیات ۱ تا ۹) و جالب آنکه خود نام پطرس نیز به معنای سنگ میباشد. او نخست شمعون نام داشت و پیشه اش ماهیگیری بود تا اینکه مسیح به

او وعده داد از این پس جانهای مردمان را صید خواهد کرد و اینکه او (مسیح) بر روی این صخره (پطرس) نخستین سنگ کلیسای خویش را بنا میکند تا هیچ نیروئی، به براندازی آن توانا نباشد. (متی باب ۱۶ آیه ۱۸)

### نگاهی به گورستان قدیم و جدید ارمنیان تهران

درج اطلاعات فردی و عمومی و اشعاری کلیدی و یا تکراری، محتویات سنگ مزارها را تشکیل میدهد. که نشان از زوال و نابودی فرهنگ کهن و باورهای ریشه دار ملی و مذهبی ارمنیان ایران دارد. زندگانی شهری و ماشینی، بهای گران مراسم تدفین و هزینه بالای ساخت سنگ مزار و نیز دور افتادن از فرهنگ نژاده و اصیل ارمنی، آن باورهای فطری و اعتقادات ریشه دار کهن را کمرنگ ساخته است. مزارها در گذشته در روستاها و جاهای دور افتاده، در بلندیها و ارتفاعات و گاه بر نقاط صعب العبور قرار داشتند اما امروزه در منطق کم سطح و کم ارتفاع هستند و بیشتر دارای دیوار و حصار میباشند که پیرامون گورستان را از دیگر جاها متمایز میکند. حصارها و دیوارها و حلقه های سنگچینی که فضای گورستان را در برمیگیرند، در شمار مهمترین ساختارهای گورستان هستند.

گورستان قدیمی ارمنیان تهران در خیابان پیروزی منطقه دولا ب و سلیمانیه قرار دارد. این گورستان قدمتی چندین ساله دارد و سنگهای مزار آن که در محوطه گورستان قرار دارند به اواخر دوران قاجار متعلقند. در این گورستان آرامگاههای شخصیتهای مذهبی، قومی و ملی ارمنیان نیز بچشم میخورد. تعدادی از سنگهای مزار با ارزش گورستان ونک (مکان فعلی باشگاه آارات) به این گورستان آورده شده است. سنگهای مزار این گورستان دارای دیرینگی ۱۵۰ ساله و حاوی تصاویر و نقشهائی برجسته و تورفتنه با ارزشی از فرهنگ و قوم ارمنی هستند. همچنین در این گورستان تعدادی قبر متعلق به کاتولیکهای ارمنی و آشوریان کلدانی، روسها، یونانیها، لهستانیها و فرانسویها هم هست که در کلیسائی به ابعاد ۸×۴ متر دفن شده اند.

گورستان جدید و فعلی ارمنیان تهران در اکتبر ۱۹۷۴م تاسیس شده و در جاده خراسان واقع است. نخستین متوفی که در این گورستان به خاک سپرده شده، شخصی به نام میکائیلیان بوده است. این گورستان همچنین دارای بخشهائی ویژه دفن شهدا، روحانیون و شخصیتهای برجسته میباشد. در محوطه گورستان و تقریباً در مرکز آن کلیسائی قرار گرفته که مراسم و آداب پیش از خاکسپاری در آن انجام میگردد. این گورستان همچنین دارای یک سردخانه نیز میباشد.

### ویژگیهای عمومی سنگ مزار ارمنیان

در بیان ویژگیهای کلی و عمومی سنگهای مزار، در دو گورستان ارمنیان تهران میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

#### ۱- چگونگی استقرار سنگ مزار

یکدسته افقی و خوابیده و دسته ای دیگر ایستاده و عمودی هستند البته در بیشتر جاها ترکیبی از هر دو به چشم میخورد. در نمونه های ترکیبی یعنی مواردی که هم سنگ عمودی و هم سنگ افقی وجود دارد، معمولاً سنگ عمودی در بردارنده تصاویری از مرده و یا دیگر تصاویر و نقشهائی تزئینی است. سنگ افقی معمولاً در بردارنده اطلاعاتی در شرح حال و معرفی مرده و زندگینامه مختصری از او همراه با تاریخ تولد و مرگ متوفی میباشد. سنت بکارگیری سنگهای افقی و عمودی و تقدم و تاخر آنها را نمیتوان بطور دقیق تخمین زد.

## ۱- شکل و پیکره سنگ مزار

## الف - سنگهای مسطح و افقی

سنگهای افقی معمولاً به شکل مستطیل هستند و بنابه سنتها و اعتقادات رایج گاه با ضخامت زیاد و گاهی با ضخامت کم میباشند.

## ب - سنگهای مسطح و عمودی

سنگهای عمودی - که خود در حکم یک سنگ کامل است - تمامی اطلاعات و تصاویر مهم را دربردارد. گاهی یکرو و زمانی دو رو است یعنی از پشت و روی سنگ برای حکاکی و درج مطالب استفاده میشود. در سنگهای عمودی که همراه با سنگهای افقی بکار گرفته شده، کمتر دیده میشود که نوشتار در معنای اطلاعات شخصی باشد و بیشتر حامل تصاویر و نقشهای نمادین در خور پایگاه و طبقه اجتماعی و فردی که متوفی به آن تعلق داشته، میباشد. برخی از گورها نیز شامل دو تخته سنگ بریده شده هستند که به شکل عمودی در یکدیگر قفل شده و در درون خویش طرح صلیب را پدید آورده اند.

## ج - سنگهای استوانه ای

اینها سنگهایی توپر و نسبتاً سنگین و دارای وزن زیاد و درازائی تا ۱ متر و یا بیشتر همراه با سقفی کوتاه هستند که در هر جا با آرایشی منظم پدیدار شده اند. این سنگها عموماً در بالای گور قرار میگیرند و روی آنها نوشته و یا نقشی حک میشود و بیشتر انسان را بیاد عظمت و شکوه نمادین ستونهای معبد گارنی (Garni) و زوارتنوتس (Zvartnots) و دیگر بناهای باستانی ارمنستان می اندازند.

## د- ستونها و علائم ایستاده

که خود در حکم سنگ مزار و نشانه هائی دال بر وجود مزار در مناطق گوناگون بکار رفته است. معمولاً به شکل ستونهای یادبود ساخته میشوند که در بالای آن صلیب و در بخش میانی تصویر یا نقش برجسته و کنده کاری شده متوفی و در پائین آن مشخصات متوفی قرار دارد. مجسمه های یادبود که ارمنیان به آن Houshardsan میگویند، مظهر پایداری و دلاوری و جنگاوری مردمانی است که به دفاع از فرهنگ و آب و خاک بپا خاسته و در نبرد با مهاجمین به شهادت رسیده اند. این نقشها ریشه در اعماق تاریخ قوم ارمنی دارد و در میتولوژی ملت ارمنی، مظهر پایداری و قدرت است و بازسازی این نقشها به نوعی از تسلط و پایداری اشاره میکند.

## ه - خاچکار یا سنگ صلیب (Khach-kar)

یکی از نشانه های آشکار علاقه و توجه ارمنیان به نماد سنگ را میتوان در خاچکارها مشاهده کرد. خاچکار هنر یگانه و منحصر بفرد و ارزنده ارمنی است که در سراسر دنیا همثانی ندارد و یکی از نمونه های بدیع سنگ مزار در میان ارمنیان میباشد. خاچکارها از نشانه های بجا مانده از دوران پرستش سنگ بوده اند، اما تا به امروز نیز همچنان مورد تأیید کلیسا قرار گرفته و ارزش خویش را حفظ کرده اند. پیشینه کاربرد خاچکار به دوران پادشاهی و تمدن اورارتو بازمیگردد. خاچکارهای نخستین شامل نقش ماهی، اژدها و دیگر نمادهای اساطیری و افسانه ای ارمنی بودند. خاچکارها در آغاز، از چوب ساخته میشدند، اما چوب در برابر باران و آتش دوامی نداشت، از اینرو ارمنیان از دورانهای کهن - با توجه به بافت سنگی و کوهستانی ارمنستان - به سنگ بعنوان ماده اصلی سازنده خاچکار روی آوردند. خاچکار معمولاً از سنگهای

زرد و یا مایل به صورتی ساخته میشود و بدون استثنا همگی آنها به شکل عمودی در زمین قرار گرفته اند. میانگین درازای خاچکار بین ۲ تا ۲/۵ متر است و معمولاً لوح سنگی مستطیل شکلی است که بر روی آن شکل صلیب همراه با جمله هایی به مناسبت های مختلف حکاکی شده است. بخش عمده و مرکزی خاچکار را صلیب بزرگ آن شکل میدهد. البته گاه ممکن است دو یا چهار صلیب کوچکتر نیز در ترکیب با صلیب اصلی خاچکار بکار رود. تم بیشتر خاچکارهای دوره مسیحیت را تصاویری از مسیح، حواریون، مریم باکره و کودک، جُلجُتا و .. شکل میدهد. دایره یا ماندالا نیز از دیگر نمادهائی است که بفرآوانی در خاچکارها دیده میشود. بخش پائینی خاچکار معمولاً شامل نوشته ها و کتیبه های خطی است. خاچکار بر روی گورهای افراد عادی، بیاد قهرمانان شهید، قدیسان، عشاق ناکام و بمناسبت رویدادهای مهم تاریخی که جنبه ملی - مذهبی دارند، برپا میشود و از سوی مردم به مثابه زیارتگاه تقدیس میگردد و گاه توسط برخی مردم برای شفای بیماران یا برآورده شدن نیازها و حاجات بر آن دخیل بسته میشود. خاچ کارها از نمونه های ارزنده فرهنگ مادی ارمنی بشمار میروند. شهر ارمنی جلفای قدیم (Hin Djougha) واقع در نخجوان دارای هزاران نمونه ارزنده از خاچکار است که در بخش قدیمی شهر قرار گرفته اند. شوربختانه، تعداد بسیاری از این خاچکارها شکسته شده و بدون رود ارس افکنده شده اند و یا بمرور زمان از میان رفته اند.

#### و - سنگهای صندوقچه ای

این سنگها دارای پایه هستند و شکل آنها مانند مکعب مستطیل توپر یا توخالی است و نمونه های توخالی دارای درپوشی هستند که در چهار سوی آنان نوشتارها یا نقشهای ویژه ای حجاری و کنده کاری شده است.

#### ز - سنگهای گهواره ای

بیشتر شبیه گهواره جلوه میکنند و حجمهائی هستند که چهار گوشه آنها جداگانه حجاری شده و سپس به شکل کشوئی در یکدیگر قفل شده اند.

#### ح - سنگهای پوشش دار

این سنگها به شکل عمودی در زمین کار گذاشته شده اند و روی سنگ مزار نیز اتاکی ساخته شده است که برای دیدن سنگ مزار باید از درون اتاکی به آن نگاه کرد و بیشتر چون منزلی برای مرده بوده است. از اینوع سنگها در گورستان قدیمی چندتائی یافت میشود اما در گورستان جدید تا آنجا که نگارنده جستجو کرده نشانی نیافته است.

#### ۳- نوع کنده کاری، حجاری و پرداخت سنگ مزار

هر کس که از دید هنری و زیبا شناختی به سنگهای صلیب و سنگ مزار ارمنیان نگاه کند، باید نگرشی اساسی به حجاریها و نحوه تفکر سنگتراشان ارمنی به سنگ مزار داشته باشد. زیرا آفرینندگان این آثار با اندیشه هائی روحانی و مقدس به خلق و آفرینش آنها دست زده اند. و کارشان حرکتی در جهت توجه به اجرای سفارشهای دینی بوده است. در برخی سنگهای مزار برخورد با سنگ بسیار ساده و بی آرایش و ناب و مجرد است که از دید و نگرش والا و هنرمندانه سنگتراش ارمنی و خانواده متوفی خبر میدهد. برخی سنگها شامل نقش برجسته و برخی دارای نقشهای تو رفته هستند. برخی ظرفتهای فوق العاده و پاره ای حاوی نقشها و نگاره ها و علائم حجاری هستند که ارتباط مستقیم و تنگاتنگی با نگرش و تفکر ارمنیان دارد. همچنین ویژگیهای بومی و منطقه مسکونی ارمنیان بر نوع کنده کاری، حجاری و پرداخت سنگها بسیار موثر بوده

است. از این سنگها که به دست هنرمندان گمنام ارمنی، کنده کاری و پرداخت شده اند در گورستان قدیمی بیشتر دیده میشود. شوربختانه، امروز دیگر از سر و صدای چکش و مغار استاد کار ارمنی خبری بگوش نمیرسد و ابزار ماشینی کنده کاری و پرداخت کلیشه ای سنگها همراه با نقشهای تکراری و ملال آور، جای نقشهای ارزنده ارمنی را گرفته است.

#### ۴- نوشتارها و آرایش خطوط بکاررفته در سنگ مزار

یکی از ویژگیهای اساسی و مهم که در تمامی سنگهای مزار به چشم میخورد و بدون آن تقریباً سنگ مزار کارکرد خویش را از دست میدهد، نوشته روی آنست. یعنی هر سنگ جدا از ویژگیهای دیگر خویش در وهله نخست باید از صاحب خویش خبر بدهد و نام، نام خانوادگی، نام پدر، نیاکان، تاریخ تولد و مرگ و گاهی سبب فوت را نیز بازگو کند. افزون بر این بر بالای برخی سنگهای عمودی نیز حرف نخست نام متوفی به ارمنی با سنگ بزرگی تراشیده شده است. اصول و دیدگاههای زیبا شناسانه نهفته در نوشتارها و آرایش خطوط ارمنی سنگهای مزار از نکات بارز آن به شمار میرود.

#### ۵- نوع نقشها، شکلها و مفاهیم نهفته در سنگ مزار

کاربرد مفاهیم نهفته در نقشها و علامتهای بکار رفته در سنگ مزار، از جنبه های مهم مردم شناسی و هنر میباشد. شکل سنگهای مزار و نقش روی آنها، گواهی بر معانی ریشه دار در باورها و سنتهای درگذشتگان و نیاکان ارمنی میباشد. نقشها از کهنترین ابزار ارتباطی بین جوامع انسانی بوده، از روی آنها میتوان به میزان مهارت و نوع نگرش و چگونگی حضور اشیاء میان ایشان پی برد. این بخش یکی از مهمترین بخشهای سنگ مزار به شمار می آید. با نگرشی مختصر به سنگهای مزار در می یابیم که یکی از اساسی ترین و مهمترین نمادهایی که در بیشتر سنگهای مزار ارمنی به چشم میخورد، چلیپا و یا صلیب میباشد. چلیپا نماد مرکزی در هنر مسیحیت که البته ماندالا و یا دایره نیست. نماد دایره نماد کیهان بینهایت است. دایره ای که به گفته پاسکال "مرکزش همه جا و پیرامونش هیچ جاست". حرکت دایره ای مستدیر سیارات، شکلی که همه اجزایش با هم مساوی و متشابهند و شعاعهای نامحدود دارند که همگی از یک مرکز یگانه ناشی شده اند. اما چلیپا نمادی جهانگیر به شمار میرود و نمودار تقسیم دایره یا دایره تقسیم شده است. چلیپا نماد چلیپای شهادت مسیح است. تا دوران حکومت کارولن- ژین از سلسله شاهان شارلمانی، از چلیپائی با چهار ساق مساوی یونانی استفاده میشد که بگونه ای غیر مستقیم تقارن دایره را در خویش داشت. با گذشت زمان، مرکز چلیپا رو به بالا رفت و شکل چلیپای رومی شد (شکل چلیپای امروزی) که با دیگر گونههای مسیحیت اواخر قرون وسطی سازگاری دارد و نماد گرایش به بالا بردن مرکزیت انسان و ایمانش از زمین به سوی حوزه ای روحانی دارد و کوششی است در بالا رفتن و چیرگی به نیروهای بدنی و زمینی که به گفته مسیح ملکوتش در این دنیا قرار ندارد. در کنار برخی گورها، سنگهای تراش خورده دایره ای به شکل ظرف نیز دیده میشود که به مکان غسل تعمید و ظرف آب در مرکز آن اشاره دارد و همچنین برای سوزاندن کُندر (Khong)، بکار میرود. این ظرف سنگی که به ارمنی Bouravor نام دارد، بر مبنای طرح ماندالا یا دایره است. دایره در نگاره های فرقه ذن نیز بیانگر روشنی و نماد کمال انسانها است و همچنین هاله دور سر قدیسن و مسیح نوعی ماندالا را ترسیم میکند. هر چه دایره است پس به چهار هم قابل بخش هست. دایره افق به ۴ جهت اصلی، دور سال به ۴ فصل، دور ماه به ۴ منزل. رقم ۴ رمز ممتاز طبیعت، تقسیم همه نموده های طبیعی در پویائی و گردش و حرکت است. هاله مسیح نیز به چهار بخش تقسیم شده که نشاندهنده رنجهای چهار گانه وی بعنوان پسر انسان، مرگ بر چلیپا، نماد یگانگی و بالاخره

نماد تمایز می‌باشد. پس چلیپا شاخص هر چیزی است که با عبور از منازل و مراحل تغییر ناپذیر هر بار آغاز می‌شود. نشاندهنده دور سال، دور ماه، دور شبانروز، دور زندگانی و همه دگرگونی‌های دوری طبیعت در چهار عنصر اصلی قدماست. چلیپا نمایانگر طبیعت حوادث و فراز و نشیب‌های آنست که آدمی به آن آویخته یا مصلوب شده تا مرگش که پایان دوره‌حیات است آغاز شود. چلیپا ترکیبی است از خط افقی که نماد انسان خفته و خط عمودی که نماد انسانی ایستاده و کوشاست. نقطه برخورد این دو خط، انرژی یا کارمایه ماده و متبلور در رویدادهای عینی است. تمایز کیفیت از کمیت، تقاطع محور طولها و عرضها، نمایش علمی همه پدیده‌های طبیعت است و بیانگر نیرو و جرم و یا مقدار توده می‌باشد. نشانگر روح و جسمی است که از آغاز تولد بهم می‌پیوندند و در مرگ از هم می‌گسلند.

چلیپا حرکتی برای در آغوش کشیدن از سرمهر در عشقی بارور و زایا و یا در بغل فشردن مرگبار از سرکین را به تصویر میکشد و اشاره به این گفته مسیح دارد که "هر کس که پیرو اوست باید از تن آسانی بپرهیزد و صلیبش را بردارد و راه بیفتد" (مرقس باب ۹ آیه ۳۴).

نقشی از مادر یا زن ارمنی زانو زده، همراه با کودکانی گریبان در پیش پا، در حالیکه یک دستش را بر چشم و دست دیگرش را بر زانو نهاده، از زنان و مادرانی ارمنی حکایت دارد که همانند مردان و پایه پای آنان رنج کشیده‌اند. عشق به زندگی، زنان و مادران ارمنی را واداشته تا تمامی روزها دستان ظریف خویش را به کارهای دشوار و گاه طاقت فرسای بافندگی و دوزندگی و خانه داری بنوازند.

حجاری و آرایش برخی سنگها، مانند نقش کوه آرات، قلعه پرستو (Dsidernagabert) یا بنای یادبود شهدای ارمنی ۱۹۱۶ - ۱۹۱۵ م، نقش تار همراه با سیمای سایات نوا، نقش انگور که نشان از باستانی بودن این میوه و پرورش دیرینه آن نزد ارمنیان دارد، نقش شیران جفت و فرشتگان بالدار که یادآور نقشهای بکار رفته در کلیسای گفارت (Geqart) است، همه و همه از آرمانها، علایق، غربت سنگین و درد دربردی ارمنیان در حسرت دوری و میل به بازگشت و دیدار از میهن را خبر میدهد. در حقیقت نماد جفت شیر یا انسانهایی سوار بر آن نشان از عشق مفرط اشخاص بیکدیگر و رسیدن به راز تمامیت دارد و انسان حسرتمند و عاشق ارمنستان، هدفش تنها یکی و آنهم رسیدن به ارمنستان است. نقشهایی از عناصر چهارگانه طبیعت، گیاهان و جانوران و یا حلقه و تاجهای گل بر سر آدمیان که امروزه نیز بر کلاهها دیده میشود، همه و همه اشاره به رشد و زایش و باروری در دوره زندگانی آدمی دارند. نقشهای بکار رفته در سنگ مزار را میتوان در دسته‌های زیر خلاصه کرد:

الف - نقشهای انسانی

ب - نقشهای حیوانی

ج - نقشهای تزئینی

د - نقشهای اشیاء و ابزار

#### ۶- رنگ سنگ مزار

رنگ بیشتر سنگهای مزار سفید است. با اینحال سنگهایی نیز میتوان پیدا کرد که به رنگ سیاه و یا ندرتاً برنگ دیگری چون رنگ قرمز و یا آبی باشند (نگارنده در یک مورد سنگ قرمز و در نمونه ای دیگر سنگ مزاری را برنگ آبی دیده است). در این دنیا انواع رنگها و طرحها و نقشا - که هر یک ویژگی و تاثیر خاص خویش را دارند بچشم میخورند. نور خورشید نیز در انوار خویش همگی رنگها را در بردارد. سیاهی و سفیدی سنگهای مزار به نوع و نگرش آدمیان در رویارویی با پدیده مرگ اشاره دارد. رنگها در زندگی انسان نقش مهمی بازی میکنند و هر رنگ برای آدمی نوعی تمایلات و احساسات را پدید می آورد. شاید شگفت آور باشد که چرا بشر با اینهمه علاقه و توجهی که در زندگی به رنگهای گوناگون از خویش

نشان داده، رنگ این آخرین منزل را سفید و یا در پاره ای موارد سیاه برگزیده است شاید آنرا مظهر پاکی، نماد خوشبختی و فرجام نیک میداند و شاید در جستجوی نور و روشنی و پاکی رنگ سفید را برگزیده و یا اینکه از پس آزمودن همه رنگها، دست آخر رنگ ساده و یکدست سفید و یا سیاه را اختیار کرده تا با بکارگیری آن، بدیها و بلاها را از خویش دور ساخته، به آرامشی جاودانه در سرای آخرت دست یابد. رنگهای سفید و سیاه تقریباً در تمامی اقوام و ملل کارکردها و انگاره های یکسانی دارند و نشاندهنده روز و شب، گذشت ایام، خوبی و بدی، پاکی و هماهنگی هستند و یا نوع بینش آدمیان در پذیرش دشواریها و حوادث روزگار به مثابه بخت و تقدیر مطلق در ارتباط میباشند.

#### ۷- جنس سنگ مزار

سنگ مزار معمولاً از دورانهای پیش تا کنون از مرمر ساخته میشده است. مرمر یک سنگ آهکی دگرگون شده است و غالباً به جای انواع سنگهای صنعتی استفاده میشود. تمامی ارزش نهفته در مرمر در بافت زیبا و رنگ های جذاب و نقشهای موج گونه زیبایی است که دارد. بریدن مرمر و کنده کاری و صیقل دادن آن از دیگر سنگها آسانتر میباشد. البته امروزه از دیگر سنگهای ساختمانی مانند سرپانتین و تراورتن هم استفاده میشود. از یونان قدیم تا اوایل قرن ۱۷ م همه سنگهایی را که صیقلی میشدند مرمر مینامیدند. طبق نوشته های پلین، از روزگار هومر - ترانه سرای یونانی - میان مرمر و سایر سنگها تفاوت قائل بوده اند. از حدود ۷۰۰ پ.م در یونان سنگهایی را که خاصیت صیقلی شدن داشتند Lychnite بمعنای چراغ مینامیدند و بعدها نام این سنگها به Marmor تبدیل شد که مرمر فارسی و مارمار ارمنی و Marble اروپائی از همین این واژه گرفته شده اند. پلین حتی سنگ سرپانتین و تراورتن (Trevetim) را جزو مرمرها حساب کرده است. البته میانه این سنگها با مرمر و رخام تفاوت وجود دارد. تراورتن را سنگ Travali میگفتند و در قرن ۱۸ م به بعد Trevetim نامیدند که از ریشه لاتین Tiburtinum آمده است. رخام سنگی غیر از مرمر است و به انگلیسی به آن Alabaster میگویند که گویا از نام شهری در مصر به نام Alabastrum گرفته شده است. پیش از قرن ۱۸ م در فرانسه آنرا Alaba'tre میگفتند. آنچه از بررسی این سنگها بدیده می آید آنستکه سختی رخام از مرمر کمتر است و نیز ریختن اسید روی مرمر سبب جوش زدن آن میشود و در گذر زمان و قرار گرفتن در معرض باد و باران صدمه مینیند.

پیکره ها و تندیس های مرمری برجا مانده و ستایشهایی که از زیارویان در ماندگی به مرمر به میان رفته و نیز گفتارهای خود پیکر تراشان در بیان سودمندی و ویژگیهای سنگ مرمر (مانند اشعار میکال آنژ در ستایش مرمر که حتی اشتیاق خویش را به سنگ مرمر ناشی از شیر دایه سنگ تراشش میداند.) سبب شده که از روزگاران کهن تا کنون، مرمر بعنوان یکی از مواد اساسی در ساخت و ساز آرامگاهها، تندیسها و سنگ مزار بکار رود.

### آئینها و رسوم خاکسپاری ارمنیان

#### ۱- مراسم خاکسپاری

هنگامیکه شخصی ارمنی فوت میکند، برای انجام مراحل قانونی از پزشک قانونی اجازه دفن گرفته میشود. در گذشته مرده را ۳ روز نگاه میداشتند اما امروزه معمولاً ۲۴ ساعت پس از فوت، مرده را به خاک میسپارند. مگر آنکه کارهای اداری و قانونی کامل نشده باشد یا آنکه مسافری در راه باشد. البته برای روحانیون - بسته به مقام روحانی و مذهبی ایشان - ممکن است این زمان درازتر باشد. پیش از مراسم

خاکسپاری برای متوفی سه دعای ویژه یکی در منزل، دیگری در کلیسا و سومی روبروی کلیسا و در جایگاه ویژه ای خوانده میشود. نخستین دعائی که پس از مرگ توسط کشیش برای مرده خوانده میشود، دعای آمرزش (Hokehangist) نام دارد که برای آرامش روح متوفی خوانده میشود. سپس دعائی توسط جاثلیق قرائت میگردد که (Hokou Arkayoutian Aghotk) نام دارد. قبلاً باید کشیش، خاک و مکانی را که متوفی در آن دفن میشود تبرک کند و آنگاه مراسم خاکسپاری انجام گیرد و بدنبال این مراسم دسته گلهای بزرگی را روی خاک میگذارند. هنگامیکه کشیشی میمیرد او را برای سه روز در کلیسا نگاه میدارند و در این سه روز (اکنون یکروز) بر سر او مزامیر (Saghmos) میخوانند. از آنجائیکه احکام کلیسا (Yegeghesou Khorhourt) هفت تا هستند، مراسم هر کشیش نیز باید توسط هفت کشیش دیگر انجام شود. مزامیر بیشتر از مزامیر داوود خوانده میشود. پیش از دفن کشیش، دست راست و پیشانی او را با روغن مقدس تبرک میبخشند و از کتاب شاراگان (Sharagan) دعای وداع از مردم و دیگر کشیشان خوانده میشود. این دعا باید توسط جاثلیق قرائت گردد. آنگاه پس از سه روز کشیش را به خاک میسپارند اما همه خاک را یکباره بر گورش نمیریزند بلکه بتدریج و در طی هفت روز خاک بر گور او ریخته میشود و همراه با آن ادعیه مناسب ذکر میگردد.

#### ۲- مراسم هفتم

در اینروز صلیبی که بر روی آن نام و نام خانوادگی و تاریخ تولد و فوت متوفی نوشته شده، بر سر خاک گذاشته میشود و سپس کشیش دعای مخصوص مراسم هفت را بر سر خاک میخواند. امروزه به سبب پاره ای مشکلات دعای روز هفتم را همراه با مراسم خاکسپاری برگزار میکنند.

#### ۳- مراسم چهارم

در روز چهارم برای شناسائی گور متوفی از سایر قبرها دور آنرا سنگچین میکنند و بر روی آن شن میریزند. دعای ویژه روز چهارم بر خاک خوانده شده، سپس مراسم ترحیم در کلیسا آغاز میشود.

#### ۴- مراسم سالگرد

صلیبی که در روز هفتم بر سر خاک نهاده میشود آهنی بوده، با گذشت زمانی دراز اندک اندک پوسیده میشود و از بین میرود. از اینرو پس از یکسال، سنگ مزاری را که کشیش متبرک کرده - بر روی گور متوفی قرار میدهند. تا اثر گور او از میان نرود. به ویژگیهای سنگ مزار در بخش پیشین اشاره شد. در اینجا بد نیست دوباره یادآور شویم که سنگ مزار معمولاً سنگی صاف و مستطیل شکل است و روی آن مشخصات متوفی را چون نام و نام خانوادگی و تاریخ ولادت و فوت مینویسند. طرح سنگ مزار هم سلیقه ای است و بسته به مقام و پایگاه اجتماعی و یا پیشه و شغل متوفی انتخاب میشود. مثلاً شخص نویسنده یا شاعر ممکن است سنگی به شکل یک کتاب با چند بیت شعر حک شده بر آن باشد و یا سنگ یک نوازنده نقشی از ساز مورد علاقه او را بر خود داشته باشد. وجود چلیپا یا صلیب روی سنگ مزار الزامی نیست و نگارنده خود شاهد گورهائی بوده که نقش چلیپا نداشته اند. اما بیشتر سنگها نشانه چلیپا را بر خویش دارند. بر روی سنگ کشیشان علانمی مانند صلیب، انسان ملبس یا انجیل ترسیم میشود. در مراسم هفت، چهارم و سالگرد و همچنین مراسم تدفین دعاهای ویژه ای توسط کشیش بر سر خاک خوانده میشود این دعاها از بخشهایی از کتب زیر قرائت میشوند و آنگاه مراسم ترحیم در کلیسا آغاز میشود.

#### ۱- شاراگان (Sharakan)

#### ۲- از کتب عهد قدیم (Markariats Entertsoum)

#### ۳- از گفته های رسولان و حواریون (Arrakialneri Entersvatsk)

#### ۴- از انجیل (Avedaran)



## سخن پایان

مطالعه و بررسی سنگ مزار و آداب سوگ ارمنیان و سیر در اعماق تاریخ گذشتگان ارمنی، در گرو رخنه ای موشکافانه در زوایای ناشناخته نیاکان سختکوش ارمنی است. آنانیکه با طبیعت انس و الفتی تمام و با همه پدیده های گرداگرد خویش پیوندی ناگسستنی داشتند و موانع بازدارنده را با بهره از همین دانش از میان راه بر میداشتند. بازشناسی بخشی از ویژگیهای زندگانی مادی و معنوی ارمنیان با بررسی آثار و اندیشه آنان در قالب فرهنگ مادی تبلور یافته و به یادگار مانده است. با گذر از این گذرگاه پررنج و نشیب میتوان به جهان ناشناخته ارمنیان پا گذاشت. بررسی نقش سنگ مزار و آداب سوگ و سوگ ارمنیان نیاز به پژوهشی گسترده و همه جانبه و مردم شناسانه دارد. ارزشهای پنهان این مراسم و بازشناسی تمامی شیوه ها و آداب و رسوم آن در میان ارمنیان سراسر دنیا، میتواند از منابع عمده مطالعاتی در جستارهای تاریخی، جامعه شناسی و مردم شناسی به شمار آید. تجسم زنده فرهنگ ارمنی، پایگاه اجتماعی افراد گوناگون و یاعملکرد فردی وابسته به قشری ویژه را میتوان در نقش بر جا مانده از سنگ مزار و آداب و رسوم سوگواری و اشعار و ترانه های شاعران ارمنی جستجو کرد.



( )



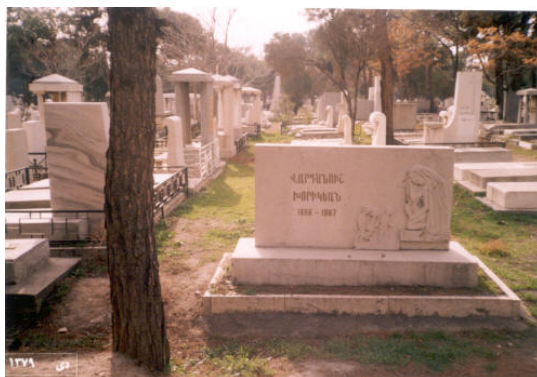
( )





( )





/

#### بن نوشتها

- ۱- سنگهای مزار از پنجره مردم شناسی هنر، پدرام خسرو نژاد- کتاب ماه - سال اول - شماره اول - ۳۰ مهر ۱۳۷۷
- ۲- ایران باستان ، م.موله ، ترجمه دکتر ژاله آموزگار - چاپ پنجم - انتشارات توس - ۱۳۷۷
- ۳- دنیای سخن ، شماره ۹۲- بهمن ۷۹
- ۴- تاریخ و تمدن ایلام ، یوسف مجید زاده - چاپ اول-مرکز نشر دانشگاهی - ۱۳۷۰
- ۵- لرستان در گذر تاریخ ، بکوشش علیرضا فرزین - چاپ اول - پائیز ۱۳۷۲- انتشارات سازمان میراث فرهنگی
- ۶- بناهای آرامگاهی، ویرایش محمد مهدی عقایی-موسسه انتشارات سوره - چاپ اول - ۱۳۷۶
- ۷- کانی شناسی در ایران قدیم، جلد ۱ و ۲ ، مهندس محمد زاوش- انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی ، چاپ دوم پائیز ۱۳۷۵
- ۸- اسطوره و رمز، مجموعه مقالات ، برگردان جلال ستاری - انتشارات سروش- چاپ دوم ۱۳۷۸
- ۹- انسان و سمبلهايش، کارل گوستاو یونگ ، برگردان دکتر محمود سلطانیه- نشر جامی- چاپ دوم ۱۳۷۸

# An Introduction to the funeral ceremonies in the Armenian traditions and gravestones images

By: Farshad Safaie

## Summary

The author represents the beliefs of Armenians about stones, stone as a symbol, cemetery of armenians in Tehran, Capital of Iran, the characteristics of Armenian gravestones (installation position, shapes, sculputre and masonry, writings and engraving on stones, colors, etc.), Funeral ceremonies and some other details.

## Հայկական շիրմակարերը և թաղման արարողությունները Հայոց մեջ

Պատմությունը և հայկական գերեզմանատների շիրմա-  
քարերին, նրանց յուրահատկություններին (տեղադրումը, տեսքը,  
քանդակագործությունը, գրությունները, քարերի գույնը և այլն),  
հայերի հավատալիքները քարի մասին, թաղման արարողությանը և  
այլ հարցեր:

## Ամփոփում

Հոդվածը վերաբերում է հայկական գերեզմանատների շիրմա-  
քարերին, նրանց յուրահատկություններին (տեղադրումը, տեսքը,  
քանդակագործությունը, գրությունները, քարերի գույնը և այլն),  
հայերի հավատալիքները քարի մասին, թաղման արարողությանը և  
այլ հարցեր:

## پارسیان ارمنی (تاتهای ارمنی) و زبان آنان

نوشته: سرگئی غالتاخچیان - دکتر فیلولوژی

ترجمه: ادیک باغداساریان (۱. گرمانیک)

منبع: ایران نامه، شماره ۱ - سال دوم

گروه های قومی ایرانی این سوی قفقاز که به گویش های ایرانی غربی سخن می گویند در سرزمین های تاریخی لپناتس (le'pnats)، چغباتس (tche'ghbats)، و شیروان و در شبه جزیره آبشرون می زیسته اند. با وجود اختلاف جزئی در گویش های آنان، در محیط ترک زبانان تحت یک نام عمومی زبان تاتی قرار دارند و مردمی که به این گویش ها سخن می گویند تات نامیده می شوند. بطور کلی همچون شیروان و آران (آغوانک قدیم)، در آذربایجان نیز کلیه ساکنان ایرانی زبان جزایر تحت نام عمومی تات قرار دارند. البته تالشیان استثناء هستند و به زبان شمال غربی و به گویش ایرانی حاشیه خزر سخن می گویند. تات های جنوبی یعنی ساکنان ایرانی زبان آذربایجان ایران همانگونه احسان یارشاطر (۱) دانشمند نامدار ایرانی بموقع نشان داده است، به گروه مردمان حاشیه خزر تعلق دارند اما تاتهای شمالی از جمله تات های ارمنی، با زبان و ساختار قومی خود بیشتر به ساکنان فارسی زبان ایران مرکزی نزدیکی دارند. حضور گروه اخیر در قفقاز به احتمال قوی نتیجه مهاجرت است.

واژه "تات" در آغاز دارای معنی نبوده است. محلی ها بویژه اقوام کوچ نشین ترک زبان، اقوام ایرانی زبان را به تمسخر "تات" نامیده اند، زیرا احتمالاً در ابتدا به معنی "نا آشنا به ترکی، غیر ترک" بوده است، درست همانگونه که تازیان در آغاز ایرانیان را "عجم"، روسها آلمانی ها را "نه متس" (nemets) می نامیدند. اقوام تات زبان ساکن قفقاز از نظر مذهبی به سه گروه تقسیم می شوند: تات های یهودی، تات های مسلمان و تات های مسیحی و گویش های آنان مطابقاً "تاتی یهودی، تاتی آذربایجانی (و یا اسلامی) و تاتی ارمنی نامیده می شد.

ایران شناسان نامی و. گایگر، و. میلر و فرزندش ب. میلر، آ. گریونبرگ، ای. برزین، و. مینورسکی، ن. آنیسیموف که اصلاً "تات یهودی بود، احسان یارشاطر و دیگران به پژوهش در باره تاتی پرداخته اند (۲). به نظر اکثریت آنان گویش های تاتی قفقاز بیشتر از زبان های ایرانی حاشیه خزر به زبان فارسی نزدیک هستند.

گویش تاتی ارمنی از نیمه سده ۱۹ به بعد توجه دانشمندان ارمنی و خارجی را به خود جلب کرده است، لیکن در باره گویش و مردم تات هیچ اثر علمی منتشر نشده است. در باره تاتهای ارمنی و زبانشان

نخستین بار در نشریات ارمنی به مقاله مندرج در شماره ماه مارس ۱۸۷۱ جریده "آرارات" برمی خوریم که در آن آمده است: "اهالی مدرسا به دو زبان سخن می گویند: ارمنی (گویش شماخی) و تاتی".

م. بارخوداریان رهبر مذهبی حوزه شماخی کلیسای ارمنی در اثر خود تحت عنوان "سرزمین آران و همسایگان آن" به تات های ارمن و مسائل گوناگون گویش آنان پرداخته است که برخی از مطالب عنوان شده ارزش علمی بالایی دارند. خود م. بارخوداریان شخصا "در شماخی و در روستاهای ارمنی نواحی اطراف سیاحت کرده است و به توصیف او با ارمنیان دو زبانه مواجه شده است. به گواهی او، در سالهای دهه ۸۰ و ۹۰ سده ۱۹، نه تنها در مدرسا بلکه در روستاهای ارمنی نشین سایر نواحی تاتهای ارمنی زندگی می کردند. برای نمونه، در فاصله ۸ کیلومتری ایستگاه خاچماسن، ارمنیان روستای سابقا "ارمنی نشین خاچ-ماسن چنین توصیف شده اند: "اهالی خاچ ماسن زبان ارمنی را فراموش کرده اند. مردم اکنون به زبان آذربایجانی سخن می گویند و من بناچار چند موعظه به زبان آذری برایشان دادم" (۳). م. سمباتیان نیز در اثر خود "توصیف وانک اسپانوس مقدس و ... در باره تاتهای ارمنی روستای خاچ ماسن چنین نوشته است: "خاچ ماسن دومین روستای تات زبان است و ۳۰ خانوار جمعیت دارد" (۴).

م. بارخوداریان و م. سمباتیان به منظور تشریح تاتهای ارمنی برای خوانندگان، نمونه هایی نیز از گویش تاتهای ارمنی در اثر خود آورده اند.

مسئله زبان تاتی ارمنی در جرائد و ادبیات روسیه نیز انعکاس یافته است. با ویراستاری ل. لوپاتینسکی خاور شناس همزمان با انتشار کتاب م. سمباتیان در سال ۱۸۹۶، جلد بیستم مربوط به مسائل قوم شناسی اقوام قفقاز منتشر می شود و در آن دو داستان به گویش تاتی ارمنی مدرسا و مقاله مختصر ل. لوپاتینسکی در باره این گویش بچاپ می رسد.

کلیه خاور شناسانی که در باره تاتی ارمنی اظهار نظر کرده اند تاکید نموده اند که عنصر ایرانی را بخوبی حفظ نموده است و به همین علت نیز با گویش های تاتی یهودی و اسلامی تفاوت دارد. ل. لوپاتینسکی می نویسد: "تاتی ارمنی ماهیت ایرانی را خالص تر حفظ کرده است" (۵).

ب. میلر در این باره می نویسد: "زبان تاتهای ارمنی روستای مدرسا را اهالی لاهیج (تاتهای آذربایجانی ناحیه شماخی) سخت می فهمند و آنرا به آذری "فارس دیلی" (یعنی زبان فارسی) می نامند" (۶). بنظر او از میان گویش های تاتهای ارمنی تنها زبان ساکنان روستای مدرسا تا حدی مورد بررسی قرار گرفته است و البته آنهم بصورت سطحی و اجمالی (۷). او از ارمنی شناسان درخواست می کند به بررسی و پژوهش در باره ارمنیان تاتی زبان همت کنند و بویژه تاکید می نماید که: "مسئله تاتهای ارمنی بسیار جالب توجه لیکن پیچیده است، بنابراین لازم است بررسی همه جانبه ای از سوی ارمنی شناسان مورخ، زبان شناس و باستانشناس انجام گردد..." (۸).

به عقیده او، بررسی همه جانبه زبان ارمنی تاتی می تواند کلیدی نه تنها برای تفسیر موضوع که برای حل مسائل مورد بحث و پیچیده مربوط به زبانهای منسوخ و زنده ایرانی باشد.

ب. میلر هنگام سیاحت در نواحی تات نشین متوجه می شود که در روستاهای هنگار و خاچ-ماسن دیگر ارمنیان تات زبان وجود ندارند، و آنان در حین جنگ جهانی اول "به شهرهای مختلف شمال قفقاز مهاجرت کرده و تاکنون گویش تاتی خود را فراموش نکرده اند" (۹).

ب. میلر بر اساس مطالب محدودی که در دست داشت تاریخ ارمنیان تات زبان را روشن ساخته یادآور می گردد که غیر از چهار روستای یاد شده، ارمنیان تات زبان در روستاهای زیوا، دیخان، آهانخان، ملاخلیل و دیگر نواحی نیز زندگی می کردند، از سده های ۵-۱۴ به بعد به دلایل مختلف مهاجرت کرده اند. او با ذکر نام ۱۶ روستا، در باره کلیساهای ارمنی، وانک ها، سنگ قبر قبرستانها و نوشته های روی آنها سخن می

گوید. او همچنین متوجه شده است که گویش تاتهای نواحی بالاخان و سوراخان شبه جزیره آبرون بسیار نزدیک به تاتی ارمنی است و در گذشته ارمنیان تات زبان در آنجا سکونت داشته اند.

نگاره سطور به دستور آکادمیسین هراچیا آجاریان به منظور گردآوری مطالبی از گویش تاتی ارمنی، از سال ۱۹۵۳ چند بار از روستاهای کیلوار ناحیه دیو-یچو و مدرسا بازدید کرده است، ساکنان این روستاها گویش "فارسی" خود را حفظ نموده بودند. آموزگاران مدرسه مدرسا بویژه سرگئی افندیان آموزگار تاریخ، که به تاتی تسلط داشت و او را در ایروان نیز ملاقات کرده ام، استقبال گرمی از من به عمل آوردند.

مدرسا بزرگترین روستا از ۱۶ ده ناحیه شماخی جمهوری ارمنستان قبل از آخرین مهاجرت اجباری ارمنیان در این قرن بود که ۵۰۰ خانوار داشت. ساکنان مدرسا عمدتاً "به باغبانی اشتغال داشت. شهرت شراب تهیه شده از انگور سیاه باغهای دیم آنجا از مرزهای آذربایجان پا فراتر گذاشته بود. اهالی مدرسا در زمینه داد و ستد و حرفه ها و فنون نیز استاد هستند. این ده چهره های علمی و فرهنگی نیز داشته است، اهالی روستا با افتخار در باره هم ولایتی خود ژنرال قهرمان سارکیس مارتیروسان سخن می گویند. اهالی مدرسا پس از مهاجرت اجباری در ناحیه ناییری واقع در جمهوری ارمنستان سکنی گزیدند و در آنجا با طرح و امکانات خود "مدرسای جدید" را ساختند.

همین مطالب را نمی توان در باره اهالی کیلوار بیان کرد، آنان پس از مهاجرت اجباری به شمال قفقار و نواحی جنوبی روسیه پناه برده اند.

تفسیرهای مختلفی در باره این دو روستای ارمنی نشین پیشین وجود دارد. به نظر م. بارخوداریان، اهالی مدرسا از اصفهان مهاجرت کرده اند: «ساکنان مدرسا که از اصفهان مهاجرت کرده اند، به گویش فارسی سخن می گویند که با گویش لپناتس و لاهچاتس نزدیکی دارد، لیکن همه آنها زبان ارمنی را می دانند» (۱۰). به نظر ب. میلر اهالی مدرسا از نواحی بالاخان شبه جزیره آبرون آمده اند لیکن به عقیده م. سمبیتیان «آنان بازماندگان آرائی هستند».

اهالی مدرسا در مورد منشاء خود مطالبی نمی توانند بیان کنند، تنها می دانند که ارمنی هستند و از زمان های نامعلوم آیین کلیسای ارمنی را داشته اند. کیلوانی ها نیز همین پاسخ را در باره منشاء خود به زبان می آورند.

هم اهالی مدرسا و هم کیلوار نام های ارمنی دارند: مَوسس، آرشاک، هوسپ، تیگران، خاچاتور، وارتان و غیره. نام فامیل آنها نیز ارمنی است: ملیکیان، گورکیان، سُرشریان، سارکسیان، موسسیان، دُنداریان و غیره. در هر دو روستا نیز کلیساهای ارمنی با نوشته های ارمنی موجود بود.

در سال ۱۸۷۲ در مدرسا مدرسه ای بنا شد که از زمان تاسیس تاثیر فراوانی روی زبان ارمنی اهالی مدرسا گذاشته است.

کیلوار نیز در گذشته دور روستای بزرگی بوده است، اما به علت مهاجرت ها، پیش از آخرین مهاجرت اجباری تنها ۳۰-۴۰ خانواده ارمنی در آنجا باقی مانده بود. در کیلوار نیز در سال ۱۸۹۲ مدرسه ارمنی تاسیس شده بود و ب. میلر نیز در باره آن گواهی می دهد. باید گفت که پاییز ۱۹۶۳ در کیلوار هنگامی که با بچه های ارمنی سخن می گفتم، آنان به آذری حرف می زدند زیرا اگر چه ارمنی را درک می کردند اما نمی توانستند صحبت کنند. معلوم شد که مدرسه ارمنی در حین سالهای جنگ جهانی دوم تعطیل شده است و بچه های ارمنی مجبور شده اند در مدارس آذری درس بخوانند. در محیط روستاهای آذربایجان، ارمنیان کیلوار بعلت قطع رابطه با مجامع و محیط ارمنی، زبان ارمنی را فراموش کرده اند و تاتی ارمنی با گویش تاتی آذربایجانی همانندی پیدا کرده است. به همین علت نیز ما برای بررسی زبان تاتی ارمنی، گویش مدرسا را که دور از گزند نسبی مانده بود، ملاک قرار دادیم.



کاربرد واژه های ترکی در تاتی آذربایجانی و عناصر سامی در تاتی یهودی شکاف میان این دو گویش را افزایش داده است، اما تاتی ارمنی به نوبت خود تحت تاثیر زبان ارمنی از آنان دور شده است. بسیاری از خاورشناسان نیز متذکر شده اند که تاتی ارمنی، با وجوه مشترک فراوان خود با گویش های دیگر، خطوط اصلی و مستقل خود را نیز داشته است و بر اساس آنها از تاتی یهودی و تاتی آذری متمایز می گردد (۱۱).

ارائه تصویری کلی از گویش "فارسی" اهالی مدرسا گرچه مختصر و مجمل، در یک مقاله عملی نیست. لیکن با توجه به این که مناسبات ارمنی و تاتی برای خوانندگان جالب توجه است، مناسب دیدیم تاثیر زبان ارمنی بر "فارسی" اهالی مدرسا را به اختصار بیان نماییم. با سخن در این مورد در وهله نخست باید آواشناسی تاتی ارمنی را یادآور شد، تمام عناصری از نظام مصمت ها که تنها از زبان ارمنی اخذ شده اند، در زبان های ایرانی قفقاز وجود ندارند (۱۲). یکی از ویژگی های نظام مصمت های تاتی ارمنی این است که در اختلاف با سایر گویش های تاتی، بویژه تاتی آذری (۱۳)، در تاتی ارمنی تلفظ آنها تحت تاثیر ارمنی قرار دارد. بدین سان، در نظام آوایی تاتی ارمنی، نظام حروف بی صدای انفجاری پدیدار می شود.  $t-t'$  -  $p-p'$  -  $b$  -  $k-k'$  -  $g$  ,  $d$

جالب توجه است که نظام مصمت های تاتی ارمنی را آواهای  $ds$  و  $tch$  تکمیل می کنند و آنها در سایر گویش های تاتی و بطور کلی در گویش های ایرانی غربی وجود ندارند (۱۴). نفوذ ارمنی در نظام تغییرات آوایی نیز بچشم می خورد. بر خلاف تاتی آذری، تاتی ارمنی با محدود شدن در چارچوب قوانین هماهنگی صدادارها تا حد زیادی حذف صدادهای بدون تاکید و حذف سیلاب های کلی در آن افزایش یافته است. به همین علت نیز توده ای از آواهای بی صدا بویژه در ابتدای کلمه دیده می شود.

در باره آنچه که به نظام صدادهای مربوط است، باید گفت که با ویژگی های کمی و کیفی، تقریباً "اختلافی با گویش ارمنی شماخی ندارد.

تغییرات دستوری و واژه شناسی نیز در همانندی با زبان ارمنی بسیار جالب توجه است. تاثیر زبان ارمنی بر ذخیره واژه های تاتی ارمنی حائز اهمیت است و واژه های عاریتی بسیاری از ارمنی وارد این گویش شده است.

بدین ترتیب زبان تاتهای ارمنی از گویش های دیگر تاتی قفقاز متفاوت است و این نه تنها بعلت حفظ خالص عناصر ایرانی بلکه به دلیل تاثیر پذیری از ارمنی می باشد.

چنانکه بررسی ما در مورد گویش تاتی ارمنی نشان می دهد (۱۵). این زبان بر اساس معیارهای اساسی زبانشناسی با نزدیکی به سیستم گویش های ایران مرکزی می تواند جزو گویش های فارسی کنونی نیز بشمار رود.

#### یادداشت ها

- 1- E. Yarshater, A Grammer of Southern Tati Dialects. The Hague-Paris, 1969.
- ۲- نگاه کنید به: آذربایجان .. لنینگراد ۱۹۶۳.
- ۳- م. بارخوداریان، سرزمین آران و همسایگان ن، تفلیس: ۱۸۹۳ و ص ۱۸۱.
- ۴- م. سمباتیان. توصیف وانک استپانوس مقدس...، تفلیس: ۱۸۹۶، ص ۵۴۳.
- 5- Svornik mat erialov dpya opisaniya kavkazskikh plenei, tflis, 1986, tom 20, p.31.
- 6- B. V. Miller, Tati, Baku, 1929, p. 27
- ۷- همانجا.



հանրապետության տարածքում (այժմ նրանք հիմնականում տեղափոխվել են Ղաչաստում), ունեն հայկական ազգային ինքնություն, պատկանում են հայ Առաքելական եկեղեցուն, խոսում են հայերեն, սակայն մինչև օրս պահպանել են իրենց լեզուն որպես առօրյա ներքին հաղորդակցության միջոց:

## “تاریخ صافی” اثر میرزا یوسف نرسسف بعنوان منبع تاریخ آرتساخ در سده های ۱۹-۱۸

نوشته: هاكوب پاپازيان، دكتور تاريخ، پروفيسور  
ترجمه: ادبک باغدادساریان (ا. گرمانیک)  
منبع: ایران نامه، شماره ۲-سال ۲

در باره نویسنده<sup>⊖</sup>

هاكوب پاپازيان از خاور شناسان، ايران شناسان و ارمني شناسان نامی معاصر ارمني است. از او در سال ۱۹۵۶ کتاب “فرمان های فارسی موجود در ماتناداران (کتابخانه ملی نسخ خطی ایروان)” سپس در سال ۱۹۵۹ “اسناد فارسی ماتناداران” بچاپ رسید. این کتابها شامل اسناد مهمی در زمینه زندگی سیاسی-اجتماعی و فرهنگی ایران، ارمنستان و قفقاز در اواخر سده های میانه تا دهه های نخست سده ۱۹ است. اهمیت این دو کتاب را ولادیمیر مینورسکی (از لندن)، ه. بویاه، و. اُبر، زانیچوسکی و دیگران مورد تاکید قرار داده کار انجام شده را مورد ستایش و قدردانی قرار داده اند.

پروفیسور پاپازيان در سال ۱۹۶۹ مجموعه دیگری در باره “قبالجات فارسی ماتناداران” منتشر کرد که حاوی قباله های سده های میانی بود و برای پژوهش در باره زندگی سیاسی-اجتماعی ایران و قفقاز دارای اهمیت خاصی است.

او در سال ۱۹۶۸ با ارائه پژوهش «مناسبات ارضی در ارمنستان شرقی در سده های ۱۷-۱۵» به دریافت درجه دکترای تاریخ نایل آمد. ترجمه این اثر در سال ۱۹۷۷ به زبان روسی منتشر شده مورد استقبال پژوهشگران قرار گرفت.

پروفیسور پاپازيان در کنار پژوهش های خود در زمینه های خاور نزدیک و اقوام ایرانی نمی توانست در مورد مسائل کردشناسی بی تفاوت بماند. او در این زمینه نگارنده مقالات علمی متعدد است. دو اثر

دستنویس رستم خان دومبولی با تفسیر منبع شناسی دکتر پاپازیان برای پژوهشگران قابل دسترس و استفاده شده اند و اخیراً در نخستین شماره مجله بین المللی کردشناسی «اکتاکوردیکا» به زبان فرانسه بچاپ رسیدند.

او به پاس پژوهش ها و کوشش های خود در زمینه های مرجع شناسی و تاریخ در سال ۱۹۶۲ به عضویت کمیسیون مرکزی نسخه شناسی شرقی آکادمی علوم شوروی در آمد. وی از سال ۱۹۵۹ ریاست بخش بررسی اسناد دیوانی و کتابشناسی تاریخ سده های میانه در انستیتوی پژوهش های علمی نسخ خطی قدیمی ماشتوتس که به ماتناداران معروف است، به عهده داشت. از سال ۱۹۵۶ تاریخ ایران در سده های میانه در دانشگاه ایروان تدریس می کرد و عضو کمیته های علمی انستیتوهای خاورشناسی و تاریخ آکادمی های علوم ارمنستان نیز بود.

\* \* \*

در میان اسیرانی که در طول جنگ ایران و روس در سالهای ۱۸۱۳-۱۸۰۴ از قزاق به سوی ایران آورده شدند نوجوانی بنام هوسپ وجود داشت که در زمان اسارت به آیین اسلام در آمده یوسف نام یافته بود. این جوان تازه مسلمان در سایه حمایت امیر خان یک صاحب منصب آن زمان، بر طبق اصول خانواده های اشرافی تربیت می شود و به زبان فارسی و بررسی منابع فارسی مسلط می گردد. او در دهه ۱۸۲۰ در محفل دولتی و نایب السلطنه تبریز به نام میرزا یوسف قزاقی مشهور بود و منصب میرزایی داشت.

پس از پایان یافتن جنگ دوم ایران و روسیه و امضاء عهدنامه ترکمانچای، زمانی که مهاجرت ارمنیان ایران به سرزمینهای ارمنستان شرقی که بتصرف روسیه در آمده بود، آغاز شد، میرزا یوسف نیز همراه مهاجران از ارس می گذرد و به موطن خود رفته در شهر شوشی اسکان می گزیند و مجدداً به آیین پدری خود یعنی مسیحی ارمنی در می آید و با نام پدری خود به میرزا یوسف نرسسف و با نام ادبی «قزاقی» نیز مشهور می گردد.

او پس از مدتی کوتاه زبان مادری را بخوبی فرا می گیرد و با زبان کلاسیک ارمنی (گرابار) آشنایی یافته تاریخنگاری ارمنی را مورد بررسی قرار می دهد و به نگارش به زبان فارسی همت می گمارد. میرزا یوسف نرسسف با تسلط بر زبان ترکی با آثار شعرا و عاشقان به این زبان سر و کار پیدا می کند. در سال ۱۸۵۶ به خواهش میرزاجان یک مادائف ارمنی، به جمع آوری و خطاطی و رونویسی اشعار ملانپاه واقفی می پردازد و دو آثار عاشقان دیگر را نیز به آن ضمیمه می کند و با چاپ سنگی در دمیرخانشورا منتشر می نماید که، جایی که بعنوان صاحب منصب در استانداری استان کاسپین در خدمات شاهزاده گریگور اربلیان مشغول کار بود.

به خواست شخص اخیر و با حمایت شاهزاده دیمیتری داویدویچ گنورگادزه، میرزا یوسف در سال ۱۸۵۴ اثر تاریخی خود تحت عنوان «تاریخ صافی» را آغاز و در سال ۱۸۵۵ به پایان می برد. (به معنی تاریخ درست و راست). تنها نسخه خطی این اثر در بخش شرقی انستیتوی نسخ خطی ک. ککلیدزه در جمهوری گرجستان تحت شماره P-۱۹۵ نگهداری می شود. میکروفیلم این اثر را شادروان وبس. پوتوریدزه ایران شناسی معروف در اختیار ما قرار داده بود.

نگارنده اثر با سخن در مورد علل نگارش تاریخ در پیشگفتار خود به مدح تزار نیکلای می پردازد مبنی بر این که تحت حکومت او «کلیه افراد با آیین ها و ادیان مختلف در صلح و صفا زندگی می کردند»، آنگاه در ادامه راجع به تعمق خود در ادبیات مذهبی و تاریخی بویژه بررسی عهد جدید و قدیم می پردازد و کتابهای زیادی به زبان های فارسی و ارمنی مطالعه کرده تا از جانبداری بدور باشد و به توصیه دوستان به

نگارش تاریخ همت گذاشته است تا "تاریخ بزرگان و خان های حاکم بر قفقاز را ارائه دهد و این که چگونه این سرزمین تحت حکومت روسیه در آمد بویژه آنکه او در بسیاری از جنگ ها حضور داشته و در باره بسیاری از رویدادها از افراد موثق کسب اطلاع کرده و اطلاعاتی از کتابهای ارمنی و سایر زبان ها جمع آوری نموده است."

او پس از بررسی میراث تاریخنگاری فارسی در سده های میانه، تاریخ را از زمان خلقت بشر تا زمان خود به رشته تحریر در می آورد. از شیوه نگارش او پیدا است که آثار تاریخنگاری فارسی و نیز جلد های تاریخ چامچیان در دست او بوده اند، و او با استفاده از آنها تاریخ ارمنیان در سده های میانه را ارائه کرده است.

این اثر که به زبان فارسی نگارش یافته اگر چه بر اساس تاریخ ایران پدید آمده لیکن هدف اصلی آن ارائه تاریخ ارمنستان شرقی، بویژه آرتساخ، مالک های خمسه و خان نشین قراباغ پس از دوران نادری تا تسلط حکومت تزاری بوده است.

شش فصل مربوط به دوران پیش از نادر تحت عناوین زیر قرار دارند:

- ۱- در باره گسترش نسل ها و زبان های آدم.
  - ۲- در باره پادشاهان گذشته.
  - ۳- پادشاهان پارسی پیش از اسلام.
  - ۴- در باره خلفای راشدین پس از اسلام.
  - ۵- در باره پادشاهان دوران اسلامی.
  - ۶- در باره هرج و مرج منطقه و به ظهور رسیدن نادر.
  - ۷- در باره رویدادهای پس از نادرشاه
  - ۸- وضع سرزمین ارمن و آگاهی هایی در باره پنج محل و زانگزور، و در باره منشاء و نسب نامه مالک ها و خان های حاکم بر آنجا.
  - ۹- ورود روسها به قفقاز، تصرف سرزمین و تشریح جنگ آنها در برابر قزلباشها و دیگران. باید گفت که اگر چه دوران نادری برای آرتساخ به اندازه کافی اهمیت سرنوشت سازی داشت اما از نظر منبع شناسی، فصل های ۸ و ۹ حاوی اطلاعات ارزشمندتر و فراوان تری هستند.
- با تاکید بر واقع بودن قراباغ در ارمنستان، او سطوری از منظومه "خسرو و شیرین" نظامی را مورد مراجعه قرار می دهد که بر اساس آنها پارتاو یا باردا از شهرهای ارمنستان قلمداد می شود. سپس استان های ارمنستان باستان، سیونیک، آرتساخ، اوتیک و پایتاکاران را تشریح نموده مرزهای آنها را ترسیم می کند و نام های کنونی آنها را ارائه می دهد و سیونیک را "آنسوی کوه ها" یا "زانگزور" اما آرتساخ را "قراباغ" ارائه می کند.
- او بر اساس منابع تاریخی فارسی، اظهار می دارد که این سرزمین "آرمینا" نامیده می شد و او این نام را با نام آرام مرتبط کرده سپس اخلاف نوح را بر می شمارد و نسب نامه توجرمه را بر اساس "تاریخ" خورنی ارائه می کند.

جالب توجه است که بخش کوهستانی قراباغ که معادل جمهوری قراباغ کوهستانی، ناحیه شاهومیان، خانلار و سایر نواحی آشنا برای ما است، میرزا یوسف "تخته قاپو" می نامد که به معنی "دروازه چوبی" است. ما این نام را جای دیگری ملاحظه نکرده ایم و تفسیر آن مشکل است. شاید بتوان حدس زد که مطابق داغستان و دربند که "دامور قاپو" نام داشتند (به معنی دروازه آهنین) او اینگونه نامگذاری را بکار برده باشد. شرح پنج منطقه آرتساخ تحت عناوین فرعی زیر ارائه شده است:

“در باره پنج محل قراباغ و منشاء مالک های آنجا” و بلافاصله توضیح می دهد که “پنج محل تخته قاپوی قراباغ، که ساکنان آنها کاملاً مسیحی هستند، به نام “خمسه” معروفند، زیرا “خمسه” در عربی به معنی “پنج” است.”

آنگاه پنج محل را یک به یک برمی شمارد: **دیزاک**، که مرزهای آن از رودخانه **هاکار** تا **کل تپه** و **مالتپه** و از طرف دیگر از رودخانه ارس تا **کوه خورهای** کشیده شده بود. مرزهای **واراندا** عبارت بودند از: **از کوه کیرس** تا **جلگه آلیبال** و **از کوه خورهای** تا رود شوشی کند و **خالفالو**، **خاچن** از رود **خورخور** تا **کابارتو** و **از فار** و **خفارو** **کوه مختوکان** تا **جنگل های بایات**. **مرزهای جرابرد**، از **جنگل های بایات** تا **کرخفارو باردا** و **از رود خاچن** تا **کابارتو** و **رود تارتار**، و **اما تالیش** شامل **گلستان** و **کوه مراو** تا **رود کور** و **ناحیه** **میان رود تارتار** تا **کوران**.

محصولات کشاورزی این نواحی نیز یاد شده است: **ابریشم**، **پنبه**، **برنج**، **گندم** و **غلات** دیگر. رویدادهای آرتساخ از زمان قدیم تا تسلط ایران صفوی و برپایی مالک نشین های پنجگانه از سوی **نادر شاه** به اجمال تشریح می شوند. **مالک های دیزاک** در **میان خاندان های مالک های آرتساخ** از موقعیت قوی تری برخوردار بودند و **درباره مالک یگان** تاکید شده **فعالیت های سیاسی** و **ویژگی های دیپلماتیک** او و **گفتارهای شفاهی** راجع به وی و **اعضاء دیگر خانواده اش** بیان شده اند. در ابتدا متذکر می شود که **مالک های واراندا** از **ورستای زیوا zeyva** در **گغار کونیک** آمده اند، و در **باره اعمال خیانتبار مالک شاهنظر بدرشتی** صحبت می کند و **همکاری او را با پناه خان محکوم می سازد**. در **باره خاندان حسن جلالیان خاچن** بتفصیل مطالبی بیان می گردد و **اظهار می دارد** که **مالک نشین این ناحیه** بعداً “در دست **مالک میرزا جان خنزرستانی** قرار گرفت. در **باره مالک های جرابرد** که **به نظر میرزا یوسف اصلا**” **اهل ماغاوز** بودند، **به دلاوری و نیکی** یاد شده است و **شجاعت های مالک الله قلی** در **جنگ های دفاعی دژ جرموک** مورد ستایش قرار گرفته اند و **نادر شاه** پس از **جنگ یغوارد** او را **الله قلی سلطان** نامید. **مالک های گلستان** یا **تالیش**، **اخلاف مالک بگلار** بودند که **پیشتر از نواحی شیروان** آمده بودند و **از میان آنان** **مالک یوسوپ** بود که در **دژ گلستان** استقرار یافته بود.

**اهمیت خاصی** نیز **به زانگور** داده شده است و **میرزا یوسف بدرستی** آنجا را «**آنسوی کوه ها**» نامیده است و می گوید که **سرزمین بزرگی** است و **بلافاصله آنسوی کوه ها** واقع است و **جمعیت زیاد** ارمنی در آن ساکن بوده اند و **اکنون طوایف کوچ نشین** **کرد قره چورلو**، **حاجی ماملو** و **کلباجار ساکن** هستند. در **زانگور** **اسامی چند یوزباشی** **نشین نیز** قید شده است. **از جمله خنرورسک** و **گوریس**، **تاتو** و **سیسیان**، **مغری** و **غاپان** که **تا حدی تابع آزاد جیران** و **اردوباد** و **سیسیان** **تابع نخجوان** بود. در **اینجا** **نسب نامه خانواده اربلیان** از **زمان های قدیم** تا **نیمه سده ۱۹** ارائه شده است. **مطالب اجمالی** نیز در **باره داوید بیگ**، **تر آودیس** و **هوهانس خاندامیرف** وجود دارد که **از کتاب تاریخ چامچیان** گرفته شده است.

**مولف آنگاه** در **مورد جارچی پناه** از **نسل ساروجالو** و **استقرار مالک شاهنظر** در **استحکامات شوشی** **به تفصیل** سخن می گوید. در **اینجا** **جنگ های پناه خان** در **برابر مالک های ارمنی**، **مطیع کردن آنان** با **توسل** و **حیله** و **فریب** و **پایه گذاری خان نشین شوشی** بیان می گردد. **چگونگی انتخاب محل دژ** و **اطلاعات مربوط** **به ویژگی های پشتیبانی و نظامی آن** **جالب توجه** است.

**چه در باره سیاست های سلطه جویانه پناه خان** و **چه فرزندش ابراهیم خان آگاهی مفصل** ارائه می شود و **تاریخ برخوردهای آنان** با **خان های منطقه**، **روابط این خان ها با هراکل دوم والی گرجستان** بیان می گردد.

در این روابط، در شرایط غیبت حکومت مرکزی ایران، موفقیت های ابراهیم خان، مطیع ساختن تعدادی از خان های منطقه، ایجاد پیوند سببی با اوماخان آواریا و هم پیمانی با او نیز بسیار حائز اهمیت و توجه است زیرا به کمک او می توانست خطر ناشی از سوی والی گرجستان را مهار کند چنانکه در سالهای ۹۱-۱۷۹۰ وی به درخواست ابراهیم خان به جلگه کبری حمله کرد، استحکامات کوموشحانه را تصرف نمود و با غارت و کسب غنائیم گزاف توانست وارد آخالسیخا شود. تمام زمستان از سوی سلیمان پاشا پذیرایی شد بهار مجدداً "وارد گرجستان گردید و مقرر شاهزاده آباشیدزه در دژ داغ خان را بتصرف در آورد، و دختران وی را به اسارت گرفته یکی را برای ابراهیم خان هدیه فرستاد و دیگری را به حرمسرای خود فرستاد. اطلاعات ارائه شده توسط میرزا یوسف در باره رویدادهای دهه آخر حکومت ابراهیم خان و فعالیتهای نظامی او بسیار موثق و ارزشمند است. وی آگاهی قابل توجهی در باره لشکرکشی های آغامحمدخان قاجار در سال های ۱۷۹۵ و ۱۷۹۷ و محاصره غیر موفق شوشی و تصرف شوشی در لشکرکشی دوم و جریان کشتن نزدیکان خود ارائه می دهد.

تاریخ تصرف تفلیس و فعال شدن مجدد ابراهیم خان پس از ترک آغامحمدخان، لشکرکشی مشترک به گنجه، قتل مالک معلوم جرابرد از اهمیت خاصی برخوردارند. این رویدادها برای تاریخ بعدی مالک نشین های ارمنی بسیار سرنوشت ساز بودند.

مفصل ترین فصل یعنی فصل نهم تحت عنوان "ورود روسها به قفقاز و تصرف این سرزمین و جنگهای آنان در برابر قزلباشها و غیره شامل رویدادهای سالهای ۱۸۰۴ تا ۱۸۵۵ است.

در این فصل، تشریح دفاع قهرمانانه شوشی در سال ۱۸۲۶ با توجه خاصی نگاشته شده است. میرزا یوسف که در سپاه عباس میرزا شرکت داشت، شاهد عینی روزهای محاصره بود و جریان و روند رویدادها را با تفصیل عالی بیان کرده است بگونه ای که این بخش از اثر می تواند برای روشن شدن بسیاری از زوایای تاریخ جنگ های ایران و روس بسیار سودمند واقع گردد.

خاطرات پوتو که در دفاع دژ شوشی شرکت داشت یک منبع بسیار خوب تلقی می شود و مقایسه آن با مطالب میرزا یوسف که در سپاه طرف مقابل بود می تواند به هدایت پیگیری رویدادها به نحو احسن کمک کند.

نیز باید متذکر شد که به موازات جریان رویدادهای سیاسی، میرزا یوسف نه تنها در باره جغرافیای پنج ولایت آرتساخ، باندگی، کشاورزی و زمینه های مختلف اقتصادی اطلاعات جالب توجهی ارائه می کند، بلکه با پیگیری روند توسعه سریع شهر شوشی، تعریف می کند که چگونه جمعیت شهر از توده های مهاجر ارمنی و ترک تشکیل شده بود و بارها تأکید شده است که ارمنیان دو سوم اما ترکها یک سوم از جمعیت شهر را تشکیل می دهند.

متن تاریخ میرزا یوسف از نظر فقه اللغه نیز پراهمیت است و نه تنها از نظر شیوه زبان بلکه عبارات خاص آن زمان، نام های کسان و جاهای ارمنی و روسی، القاب و عناوین و معادلهای فارسی بویژه با شیوه تلفظ عربی اهمیت خاصی دارد.

در این مقاله محدود نمی توان کلیه جوانب اثر تاریخی مورد بحث را بطور کامل و جامع بیان نمود و تنها تلاش گردید برخی از نکات مهم آن به اطلاع برسد.

از سوی ماتناداران برنامه مدونی برای بررسی متن دستنویس تاریخ میرزا یوسف و ترجمه متن فارسی به روسی تهیه شده است و تاکنون پیشرفتی نیز در کارها بدست آمده است با این حال همانگونه که در بالا اشاره شد باید به فصل های ۸ و ۹ توجه خاصی مبذول گردد و شاید شایسته آن باشد که متن کامل فارسی منتشر گردد تا گروه بزرگتری از خاور شناسان بتوانند از این اثر تاریخی فارسی بهره مند شوند.

**“Tarikh-e-Safi”  
[Right or Correct  
History] of Mirza  
Yousouf Nersessof as a  
source of the History  
of Artsakh in 18-19  
centuries**

By: Prof. Hacop Papazian

**Summary**

This historical resource has nine chapters:

1- About expansion of generations and their languages, 2- About ancient Kings, 3- Persian Kings before Islam, 4- About Caliphs of Rashedin 5- About Kings in Islamic era, 6- About disorders in the regions and Nader shah, 7- About events after Nader 8- About Armenian land, five regions and Zangezour, landlords. 9- Entrance of Russians in Caucas and their wars.

It is a very important resource for the History of Artsakh (Karabagh).

**Միրզա Յուսուֆ Ներսեսովի «Թարիկ-ե-Սաֆի»-ն որպես Արցախի 18-19 դդ. ժառանգության սկզբնաղբյուր**

*ահաւ. ԺՅ Իճւ օՅ ÷ Յ ½Թ Կ*

**Ամփոփում**

Պարսկերենով շարադրված այս երկը թեև գրված է իրանի պատմության հիմքի վրա, սակայն հիմնական նպատակն է տալ Արևելյան Հայաստանի, հատկապես Արցախի, հետ-մադիրյան շրջանի,



Խամսայի մեղիքների և Ղարաբաղի խանության պատմությունը՝ մինչև Ռուսաց տիրապետության հաստատմանը Անդրկովկասում:

Պատմությունը բաղկացած է 9 գլուխներից, սկսում է Ադամի սերունդներից մինչև Ռուսների մուտքը Կովկաս: Աղբյուրագիտական առումով, առավել հանգամանակից և արժեքավոր տեղեկություններ են պարունակում սույն պատմության վերջին 8 և 9-րդ գլուխները: